



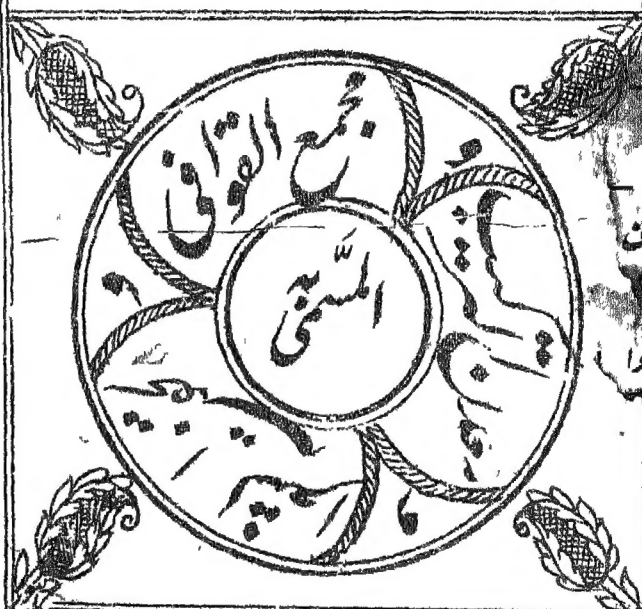
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE968

# فیض الرحمن بخش فیض الرحمن نقشبندی

پیر از فواید عجیب آرزو فیضیاتی و فیضی سید نبی و علی و عقیل و امیر و الطاهر و حسین و سید و ابرار



بصحت تمام و تصحیح الاکلام با اهتمام و خوشترکیه بهتر شیخ نجیب بخش پیر مطهر

از نجیب بن مطهر نقشبندی لال مطبوعه کراچی

معنی لفظ خوان به توضیح آن  
که شد انداختن زد و بی بیان  
اصطلاحاً گویند لفظ آنرا و آن  
هر چه در آن کتب بیان از زبان  
پس بدان لفظ عام و در هر کج  
کلمه خاص شد به توضیح  
ز آنکه نامند لفظ

INDEXED 1994-97

97A

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلدی است در دشت و تنای  
 است از عیان و جمل است  
 از نخلان تو معین الکریم  
 نظم ترکیب میکنم و خواهم  
 از رسالات میرزا نظم  
 هم به نام نظم الت ترکیب  
 دیگر از معین الفوائد خوان  
 هم ز ما و در بنورست گویم  
 از ریاضین فیض می آرم  
 از فضول و طلیص شافیهم  
 میکنم نظم هم ز چار عرق

که ز صفت و صفت  
 به معنی عجیب  
 که نویسم بسا عجیب و غریب  
 خوان ز مفتاح نظم  
 چند ترکیب می کنم با نظم  
 نیز از مصد فیوض عجیب  
 همچنین از حدائق ست عیان  
 نیز از کمال سخن جویم  
 چار گلزار نیند در کار  
 می نمایم بیان ز کافیه  
 که ز تالیف من کتاب آرد

مجلس انظار غایت در  
تلاش و پیگیری  
مجلس انظار غایت در  
تلاش و پیگیری  
مجلس انظار غایت در  
تلاش و پیگیری  
مجلس انظار غایت در  
تلاش و پیگیری

[illegible]









گزیده عیان  
 خضر آرزوست  
 غم ز غایب شد  
 کوی میبوده باشد  
 جوان ز معرفت این بیان  
 کوی میبوده باشد  
 غم ز غایب شد  
 کوی میبوده باشد  
 جوان ز معرفت این بیان

بنام فرستنده است و چون  
کسر قبلی بنده شده است  
جمع فاعل شوندگان حاصل  
بکن اکتاف فارسی ایدل  
پیشوند بدل یار الف  
بنزفون آرا خوش از خف

مظفر گڑھ لکھنؤ  
آتشکستہ دان  
گر تبا سازی  
ای اتری  
اسم و افغانی  
خدا داد را دیند تمیز  
کیب اسم و امجان  
چون طلا یافت شد گرد آید مال  
جم تبر کیب تا با مر شاب  
نا تراش است در زمانا باب







بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان اسما را که بقاعده علم

اسم آله به فرس هم بند  
 چون نوشتم کتاب را به قلم  
 که شد از حرف استعانت گار  
 هم نمودم ز دست نامد رقم

بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان اوزان صفت مشبه

آن مشبه که با صفت اثبات  
 فعل هم به چنین عیان  
 فعل شد به چنین خبر  
 فعل شد به چنین صبح  
 فعل فاعل خوان به فتح و ضم  
 نیز فعل خوان به فتح و ضم  
 هم فعل خوان به فتح و ضم  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

بیان یک باب بقاعده علم  
 در علم حال داخل فاعل  
 و آن نیز وزن او بر فاعل  
 جمع ان شد مفعول ای و  
 هم سدی به چنین قلیل  
 هم قلیل آید مفعول  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 مستعمل به هم و فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل  
 و آن نیز مفعول هم فاعل

باید خواند تا به دست خط بیفتد  
 پس در هر خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد

پس در هر خطی که در دست خط بیفتد	که در هر خطی که در دست خط بیفتد
پس در هر خطی که در دست خط بیفتد	که در هر خطی که در دست خط بیفتد
پس در هر خطی که در دست خط بیفتد	که در هر خطی که در دست خط بیفتد

### بیان تصغیر بقاعده محم

در محم نیز آمده تصغیر	تیسر و هم گفتیم به پذیر
خواند تا تک چنین کرد	نیز تشکیر آمده اینک

### بیان ترکیب نسبت بقاعده عرب

در عرب یای نسبتی آید	لیک باشد شده بسند
صفتی شدت سنگی کرد	بهین اشد بیان بسخن
خواند سچگونه است نسبت صباغ	قین و قوأس و تعلبی شاغ

### بیان ترکیب نسبت بقاعده عجم

در عجم نیز یای نسبت خوان	لیک باشد مخففت ای اخوان
در عجم و خراسانی	نمیری گفته ای خوشانی

باید خواند تا به دست خط بیفتد  
 پس در هر خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد

باید خواند تا به دست خط بیفتد  
 پس در هر خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد

باید خواند تا به دست خط بیفتد  
 پس در هر خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد

باید خواند تا به دست خط بیفتد  
 پس در هر خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد  
 باید از خطی که در دست خط بیفتد



از آلف تون چون کلان  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح

<p>وزن دیگر فعلا لکت آمد                  جمع فعل کما آمد و فعال                  شد فعال در بخوان فعلات                  یک در آجوف و مضاعف هم                  فعل جمع فعلات فعلات                  فعل جمع فعلات فعلات                  فعل جمع و ان فعال عیان                  فعلا تر شده جمع فعال                  جمع راجع بهم کنند بصرف                  هم بچهار جمع شد ز بیوت</p>	<p>همچنین خوان افا عکته بند                  مکررات شد در آجوف دال                  جمع فعلات جان دم جفیات                  در صفت ساکن آمد ای هم                  فعلات در بخوان فعلات                  فعلات در شد فعلات                  فعلات چنین شده ای جان                  جود ای بوزن او شد دال                  چون کال لب جانی است شکر                  شد ساعی به نزد نهی شوت</p>
---	---

### بیان بقاع فارسی

<p>جمع در فارسی است جاندار                  غیر جاندار را به نام میخوان                  گاه با آنکه هر دو می آیند                  چنان و کلان ز غیر فصیح</p>	<p>از آلف تون چو ببلان نیک                  سنگها حشمتها نظیرش دان                  چو درختان و فاما بسند                  دان ز روی بیان که هست فصیح</p>
--	---

### بیان ثلثه بقاع عرب

<p>از آلف تون چو ببلان نیک                  سنگها حشمتها نظیرش دان                  چو درختان و فاما بسند                  دان ز روی بیان که هست فصیح</p>	<p>از آلف تون چو ببلان نیک                  سنگها حشمتها نظیرش دان                  چو درختان و فاما بسند                  دان ز روی بیان که هست فصیح</p>
---	---

بیان الجواب فی جواب  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح  
 از جگر که بشکست قبل آن منوح

۱۴۱

باب اول بیان شد است علی  
 نظر سطر شده گفت  
 باب ثان بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب ثالث بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب رابع بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب خامس بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب ششم بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب هفتم بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب هشتم بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب نهم بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در  
 باب دهم بیان شد است علی  
 میگویند این چنین شده در

بیان بیای بیای  
 از آلف تون چو ببلان نیک  
 سنگها حشمتها نظیرش دان  
 چو درختان و فاما بسند  
 دان ز روی بیان که هست فصیح

باب اول بدوالتو استعمال

باب ثانی جو ان نو افکار

باب ۱۰۰

ایک دو باب آمدہ از ہمزہ و صل نیست در یک باب  
آن یکی دالانی متعلق است

بیان ابواب ثلاثی مزید

ملحق و مطلق است هر دو اسم  
یکی آن کا نذر است همزه وصل  
که در و همزه نیست ای بسیار  
أَفْعَالٌ أَفْعَالٌ أَفْعَالٌ  
همه گرد است أَفْعَالٌ  
همه زبانی عیان شده أَفْعَالٌ  
باب پنجم مَفْعَلَتٌ بدلیل  
بر باری فرد یک ملحق  
نوع اول بیفت باب رسید  
فَوَعَلَتْ فَعِلَتْ شده اشیات  
بدو قسم است نوع ثانی دان  
دان به آخر هم و اگر أَصْدَقُ  
کان فَعْلَلٌ فَعْلِلْتُ بجا  
هم فَعْلُولٌ فَعْلِيلٌ است و اگر  
بدو باب است قسم دیگر باب

دان ثلاثی مزید بر دو قسم  
 دان بدو نوع مطلق است بهل  
 نوع ثانی به عکس آن بنیدار  
 هفت باب اند نوع اول دال  
 افعلاک است و نیز افعیال  
 یا فیهتم بخوان تو افعلاک  
 تفعل تفعا عن تفعل  
 خوان بدو قسم ملحق است  
 دیگری ملحق اند بهمزید  
 فعلکته فعلکته و کفعلاک  
 فعلکته فعلکته چنین بیان  
 خوان کی با کسر ملحق  
 هفت باب است قسم اول را  
 تفعل و کفعلاک است مگر  
 هم تفعل بدان تو بهتم

بہ بعض اواب

۱۴  
 فیضانِ مصداق از افغان  
 فیضانِ حق در عالم  
 فیضانِ نور فیضانِ حق  
 فیضانِ نور و مصداق  
 فیضانِ نور و مصداق  
 فیضانِ نور و مصداق  
 فیضانِ نور و مصداق  
 فیضانِ نور و مصداق  
 فیضانِ نور و مصداق

میرزا محمد علی خان قزوینی  
میرزا محمد علی خان قزوینی  
میرزا محمد علی خان قزوینی  
میرزا محمد علی خان قزوینی  
میرزا محمد علی خان قزوینی







<p>منوی آنکه حاصل از این کتاب نفسه از ترکیب و انباشت مفوی نیز از ترکیب و انباشت را در این کتاب نیز از ترکیب و انباشت را در این کتاب</p>	<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب نام</p>
<p>چون تو ترکیب تمام ندیده عزیز است هم مثال بسند بهست ترکیب نام از این شود پس کیست از این</p>	<p>هم محمد علی عیان بسند کشره ممنوع آید ای دلگیر خوان با دل علم تو کشره بجا هم غلام علی که شد باریا</p>	<p>یعنی احمد علی علی احمد خوان ز اول علم بحر آخر مگر اندر آضانی ای دانا چون غلام حسن غلام حسین</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب اتصال</p>	<p>بیان ترکیب اتصال</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>یک بیک و سبب مثال بجا</p>	<p>خوان تو ترکیب اتصال را</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب والسماء و لول عنه</p>	<p>بیان ترکیب والسماء و لول عنه</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>که بدلول میشود پیدا خوان چه روز و هم کس فردا لفظ آمدنی به شام استعمال هست تحقیق همچنین اصل</p>	<p>دان تو ترکیب دال برهما مثلاً و کیشبت و است و نیز دیر و زهد که استعمال نیست با صبح نیز مستعمل</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>بیان ترکیب تاکید</p>	<p>بیان ترکیب تاکید</p>
<p>بیان ترکیب نام</p>	<p>که ز تکرار لفظ گشت پدید زیر زید آمدست بهرین</p>	<p>خوان تو ترکیب گو شده تاکید آمد آمد به نزد م آن پرین</p>

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰









در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات

همه دو گونه شده ازین قسم  
 یافته می شود یکی چه عجیب  
 چند ترکیب اندر آن واقع  
 شد به قسم ای زمین و فیم  
 نیز آن مختلط بهای ش  
 جمع آید بان شود اسمی  
 هم علائق به چند قسم تمام

نظریه شرطیه چنین با اسم  
 یک بسیط است کاندو ترکیب  
 متمم و دیگری که شد ساطع  
 هم مرکب بدان توار تقسیم  
 تشابه شدت و مختلفه  
 در بسیط از علاقه از قسمی  
 تشابه مرکب است بنام

بیان ترکیب مستثنی و مستثنی منه

نام آن اسم خوان تو مستثنی  
 خوان تو منه ز بعد مستثنی  
 آمد اجاب جمله الا ز بعد  
 دون برون را دجز سوا الا

آنکه شد بعد حرف استثنا  
 آنکه شد قبل حرف استثنا  
 وان نظیرش همین شده بی کید  
 مگر و غیر حرف استثنا

بیان ترکیب استدر اکیه

نوع دیگر بدان تو استدر اکیه  
 ادواتش اولیک اوراک

در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات

صوت و شکل است نیز عیان  
 صحت و کدر و دست با نیت  
 خوان تو کویا چنین شد در جنبه  
 و این گوئی چنین بشمار  
 و این گوئی چنین بشمار  
 و این گوئی چنین بشمار  
 و این گوئی چنین بشمار

در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات  
 در بیان ترکیب کلمات

# بیان ترکیب نما

## و سادہ

ہر ترکیب علت آید کاف **تمثیل** قدر ہی جسم نیز ای وصفان

نزدوم آن شوخ وای کے آید **تمثیل** لہذا کہ دارو کمال حسن بجد

## بیان ترکیب استفہامیہ

نوع دیگر بدان تو استفہام	کہ نسبت آمدست تمام
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای	وگیری آمدست انکارے
وان سوم آمدست استخبار	یاسی نسبت در آخر سن پندار
چہیت وکیست حرف استفہام	چہیم وہم کاف وکی کجا وکہ آم
چون چرا کو چگونہ ہم پندار	شکارک کیستے اسے بار

## بیان ترکیب شرط و جزا

نوع دیگر بخوان تو شرط و جزا **تمثیل** اگر بیائی دہم ترا جان را

چون اگر گرچہ ہر کہ ہم ہر چہ	ورنہ از تا وگرچہ نیز پسند
این ہمہ حرف شرط خوان مجسم	وان فراہی بگفت تازی ہم
حرف شرط ای ادیب مکتب ما	ان ولو باشد ودرگرا

## و منہی

## بیان ترکیب ایہدرا

ابتدا منہی است نوع دیگر  
وان ترکیب وادراں بگا

نوع دیگر بدان تو استفہام  
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای  
وان سوم آمدست استخبار  
چہیت وکیست حرف استفہام  
چون چرا کو چگونہ ہم پندار

بیان ترکیب ایہدرا  
وان تو ترکیب آمد استفہام  
نوع دیگر بدان تو استفہام

## تمثیل

نوع دیگر بدان تو استفہام  
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای  
وان سوم آمدست استخبار  
چہیت وکیست حرف استفہام  
چون چرا کو چگونہ ہم پندار

## بیان ترکیب منہی

نوع دیگر بدان تو استفہام  
زمان یکی خوان کہ بہت آفرای  
وان سوم آمدست استخبار  
چہیت وکیست حرف استفہام  
چون چرا کو چگونہ ہم پندار

ابتدا منہی است نوع دیگر  
وان ترکیب وادراں بگا



گاه آیند دو عدد میجاب شده معدود اگر به قبل عدد	مثل میچند در نظیرش دا خوان معدود و اضافت مستند	از حقیقی مجازی مستند آمده حقیقی مستند
---	---	--

بیان ترکیب جامحرو

جاءه حرف میکنم به بیان  
آندرو نیز زای معجمه دان  
را و تیر و پی و بر آس و با  
دان نظیرین تشبیه برخت  
بچنین آندم برای تو خوش  
بعض را این حرف در ترکیب  
متعلق به فعل می باشد  
در عرب هفده حرف جرید  
رتب حاشا و واد و لام وظلا

در بیان افضا کرب

خوان اضافت که آن بلفظ عیان بآزاد و آراسته نسبت	یافت ترکیب پنج قسم ایحان جام از در مثال او پیدا
---	--

گاه آیند و در عدد یکجا شده معدود اگر به قبل عدد	مثل یکپند در نظیرش دا خوان معدود اضافت است سز
بیان ترکیب مجرور	
جاءه حرف میکنم به بیان اندرو نیز زای معجمه دان را او بر وی و بر آس و با وان نظیرش تشبه ام بخت همچنین آدم برای تو خوش بعضی را این حرف در ترکیب متعلق به فعل می باشد در عرب هفده حرف جریدا رتب حاشا و واو و لام وظلا	بر در از موحده با خوان خوان تو مجرور لفظ بعدش با جزو چون همگر چو است بجای تحت مجرور جار بر در خشت هم خدا را بخش ای دلکش که اضافت دهند خوان تو عجیب یاکه از شبه فعل خوان پرسند منند و تدبا و تا و کاف والی من وعن قی عدا علی حتی
در بیان اضافت مرکب	
خوان اضافت که آن بلفظ عیان بازو را و یا به نسبت ها	یافت ترکیب پنج قسم ایمان جام از در مثال او پیدا

بیان اضافت کلمه به کلمه  
 نفعی که از اضافت الیه بیان  
 که شود از مضاف الیه بیان  
 که شود از مضاف الیه بیان  
 که شود از مضاف الیه بیان  
 که شود از مضاف الیه بیان

چاکر شاه را مثال  
 مسوی فعل میشود حاصل  
 اندرینجا همین مثال ای شاه  
 دان نظیرش گناه من که بدست  
 ساعت روز را نظیر اظهر  
 چون در خانه را مثال شمر  
 کز ره معنی است آن با هم

هم غلامی اضافت است دیگر  
 خوان تو دیگر اضافت فاعل  
 دان نظیرش عیان که بر تو گناه  
 هم بفاعل اضافت فعل است  
 هم زمانی اضافت است دیگر  
 هم مکانی اضافت است دیگر  
 معنوی حالیا بیان سازم

بیان اضافت جنس  
 دانه تو بجنس اضافت مضاف  
 عین شنبه مضاف الیه بضاف  
 مثل آدمیا  
 مثل خضرها  
 ۲۶

### بیان اضافت تشبیهی

نسبت آرند خاص جنس مضاف  
 کاندیرینجا کنم مثال عیان  
 همچو سردار من دیگر پیدا

گر برای مضاف الیه بضاف  
 هست تشبیهی اسم آن بر خوان  
 یارسن آمده مثل کن و

### بیان اضافت ملکی

که به ملک اسم است رکیک  
 نام ملکی اش ازین پو است  
 به چنین قصر شاه و باغ وزیر

نوع دیگر اضافت ملکی  
 سوی مالک مضاف ملوک است  
 مال تجار و نیز است امیر

بیان اضافت بیانی  
 یعنی که شد بیانی  
 دانه مضاف الیه بیانی  
 عین شنبه مضاف الیه بیانی  
 مثل آدمیا  
 مثل خضرها

بیان اضافت بیانی  
 یعنی که شد بیانی  
 دانه مضاف الیه بیانی  
 عین شنبه مضاف الیه بیانی  
 مثل آدمیا  
 مثل خضرها

پاکستان

تخت چوبست و هم طلا ابرق  
دان تو اینجا که برتسیر از چوب  
نیت بر چوب تخت ای دانا  
همین نیت بر برق طلا  
نیت ای یار بر طلا ابرق  
جای اوشه اضافتیکه وقوع  
جام زراکه جام از زر دان

سیخ این مثال هم تصدیق  
نشود چون سر علاج کوب  
خوان تو ضد وق چوب گشت بجا  
وان تو ابرلق نقره ای وانا  
خوان تو جام طلا مثال ضیق  
خوان بیانی بفرس گشت طلوع  
سخت چوب هست هم مثال عیان

بیان اصناف شہی

نوع دیگر بدان تو تشبیه  
مان میان مضاف الیه و مضاف  
شیخ خسار و یار زلف مثال  
کل خسار و زنگش چشمش  
خوان تشبیه و اگر تشبیه به

مضاف و مضاف الیه نمی  
و تشبیه دان تو ای و مضاف  
هم کسی گفت اندرین مثال  
تو بهار مندر جنون زده است  
قلب و تشبیه حرف حذف

## بیان اصناف ابنی

نوعی که آضافت این

وان لطیف سق عیان حسین علی

تقریر فی اضافت الیہ  
مضاف

بنصاف و مستحقان بدان که  
منوچهر آذربنصاف الیه بنصاف  
دارد آذربنصاف را بقرین  
بجایان مرصاف الیه درین  
حال باشد رصاف الیه درین  
حالت است غایت هست

پس بدان نامه که مقرر است  
عنایت که شد بپایان رساند  
اندر بخانکوی قوام

بیان اضافی پر

بہارِ نبیل  
بہارِ نبیل



بیان اضافت بیانی  
مثالیه السقنم بیانی

مثلاً دان علام او بنفام  
دیگر آید بیانی استقام  
الکعبه مضاف فعل داس  
شد علی مضاف الیه لبت

خوان چنان در طریق استقام  
مثل بنفام خوردن ای مقام  
و شین و تا  
و عذیکه بیم و الیه روا  
این خماید مضاف الیه مضاف  
هم از شینان بنفام ای مضاف  
می فند بر یک قبیل مضاف  
بر سه جایی مضاف الیه بار

پس ازین جمله یک بیانی دان  
تیسر من نظیر من ای مضاف  
پس ازین جمله یک بیانی دان  
تیسر من نظیر من ای مضاف

این حقیقی همه اضافت ها که ازان ها شده بیان بحسب

### بیان اضافت لامیه

همگر لامیه اضافت دان لامیه زین سبب بنام رسید چاره حرف گرتبازی دان معنوی خوان اضافت انرا نام ضرب الیوم هم مثال دیگر لام و نخی من سبه حرف در ترکیب	مثلاً در علام زید عیان که ترکیب جای لام پدر شد به تقدیر در کلام عیان منقلب دان مثالی زید غلام فصله خاتم تو منقلب سبب شد مقدر درین علی الترتیب
---	--

### بیان ترکیب دنی بلبست

خوان با سنی ملا بست دیگر	شهر ما به ر شهر تو بنگر
--------------------------	-------------------------

### بیان اضافت بیانی مستکرم

پس ازین جمله یک بیانی دان تیسر من نظیر من ای مضاف	مستکرم بیانی همش خوان پس ازین جمله یک بیانی دان تیسر من نظیر من ای مضاف
--	---

### بیان اضافت بیانی مستکرم مع العنیه

کلیک بنفام معنی ای شکیار  
درجهان بیولان مثال عیان  
بیان مضاف معکوس

بیان اضافت بیان  
 بیان اضافت بیان  
 بیان اضافت بیان  
 بیان اضافت بیان

نوع دیگر اضافت معلوم است که مضاف از مضاف الیه بهم مثلاً دان بیان ارجادید	که به تفسیری آمده مانوس کمتر آید به کرای هم مشعل قمر و بضیه خورشید
--	--

**بیان اضافت لیاقت قابلیت**

لیاقت اضافت است عیان مثلاً مرد کار را قوی دان	که در معنی لیاقت آن مرد میدان و گردین عیان
--	---

**بیان فک اضافت**

خوان تو فک اضافت است غلط پس لفظیکه فک شد پیدا لیکن از صاحب دلی و سر	چند جا فک لازم است حفظ شد بیان به تفسیر اشرا فک مشعل است دان اشرا
---	---

**بیان اضافت بیانی**

نوع دیگر بیانی قوی دان که نسبت میان هر دو دان لیکن اینجا مضاف را بیکار	به مضاف و مضاف الیه عیان باشد و یا نباشد دان وقت معنی بخاصیت پیدا
--	---

نوع دیگر اضافت معلوم است  
 که مضاف از مضاف الیه بهم  
 مثلاً دان بیان ارجادید  
 که به تفسیری آمده مانوس  
 کمتر آید به کرای هم  
 مشعل قمر و بضیه خورشید  
 بیان اضافت لیاقت قابلیت  
 لیاقت اضافت است عیان  
 مثلاً مرد کار را قوی دان  
 که در معنی لیاقت آن  
 مرد میدان و گردین عیان  
 بیان فک اضافت  
 خوان تو فک اضافت است غلط  
 پس لفظیکه فک شد پیدا  
 لیکن از صاحب دلی و سر  
 چند جا فک لازم است حفظ  
 شد بیان به تفسیر اشرا  
 فک مشعل است دان اشرا  
 بیان اضافت بیانی  
 نوع دیگر بیانی قوی دان  
 که نسبت میان هر دو دان  
 لیکن اینجا مضاف را بیکار  
 به مضاف و مضاف الیه عیان  
 باشد و یا نباشد دان  
 وقت معنی بخاصیت پیدا



بیان اضافت بیانی مجازی	
کثرت طبع را شده لازم همیه را سوختن زیادت و کم	کثرت همیه سوختن و ایم بسیان کثرت رماد عیان باز گیرم عنان اسب قلم
بیان اضافت بیانی مجازی	
هم مجازی بیانی است و گر یعنی اسمیکه در حقیقت هم	اسم جای مضاف الیه شمر متعلق بنا شد ای هدم شعر حافظ که میشود اظفر که پس یک مضاف دان و اسم واقع آیند بیگان ایجان شد نظیرش عیان درین گفتار
بیان اضافت استعاره	
استعاره اضافت است عیان پس چنین کسره را بخاص عام	اندین خیال چون کند جهان استعاره اضافت آمد نام مشتمل آید بر تشبیه لازم اش را سوختن است

بیان اضافت بیانی مجازی  
کثرت همیه سوختن و ایم  
بسیان کثرت رماد عیان  
باز گیرم عنان اسب قلم  
بیان اضافت بیانی مجازی  
اسم جای مضاف الیه شمر  
متعلق بنا شد ای هدم  
شعر حافظ که میشود اظفر  
که پس یک مضاف دان و اسم  
واقع آیند بیگان ایجان  
شد نظیرش عیان درین گفتار  
بیان اضافت استعاره  
استعاره اضافت است عیان  
پس چنین کسره را بخاص عام  
اندین خیال چون کند جهان  
استعاره اضافت آمد نام  
مشتمل آید بر تشبیه  
لازم اش را سوختن است

کثرت همیه سوختن و ایم  
بسیان کثرت رماد عیان  
باز گیرم عنان اسب قلم  
اسم جای مضاف الیه شمر  
متعلق بنا شد ای هدم  
شعر حافظ که میشود اظفر  
که پس یک مضاف دان و اسم  
واقع آیند بیگان ایجان  
شد نظیرش عیان درین گفتار  
استعاره اضافت است عیان  
پس چنین کسره را بخاص عام  
اندین خیال چون کند جهان  
استعاره اضافت آمد نام  
مشتمل آید بر تشبیه  
لازم اش را سوختن است

<p>بیان نسبت از حیوان به انسان</p>	<p>بیان نسبت از انسان به حیوان</p>	<p>بیان نسبت از انسان به انسان</p>
<p>دان تو منصوب به فعل مضارع باز آنرا و نیز آوشتان را همچنین باز خوان تو آنها را نیو مجبور مشغول همان آن خوان تو مجبور مشغول وی واد نیز آنها و همچنین آمان</p>	<p>دان تو منصوب به فعل مضارع باز آنرا و نیز آوشتان را همچنین باز خوان تو آنها را نیو مجبور مشغول همان آن خوان تو مجبور مشغول وی واد نیز آنها و همچنین آمان</p>	<p>دان تو نسبت به کار تم بیان یکسان و ی شده بدین شکل مثل حیوان ناطق و انسان دوین نسبت تبیین دان که درانی میشود فیض حیوان مثلاً بدست انسان</p>
<p>بیان اسما به شماره</p>		
<p>این و اینان و نیز آنان دان نیز اینان اشاره اسم پدید بهروشنی اشاره آو و تی دان که مبسوط اشاره شد به تمیز</p>	<p>از ضمیر اشاره اسما و ان این برای قریب آن به بعید بهروشنی اشاره این و آن دان مشارالیه شد آن چیز</p>	<p>۳۲</p>
<p>بیان افعال ناقصه</p>		
<p>نیت مفعول و فاعل نشان آن شدن و بودن است از ان مصداق مترادف به بودن است علن</p>	<p>دان از افعال ناقصه به بیان بلکه خواهند اسم و نیز خبر گشتن و هم بخوان تو گردین</p>	<p>نسبت به حیوان و انسان نسبت به انسان و انسان نسبت به انسان و انسان</p>
<p>نسبت به حیوان و انسان نسبت به انسان و انسان نسبت به انسان و انسان</p>		



عاشقین معروف  
الرجل آدمه  
در عرب اصل اوست  
عاشقین شد علامه

زمان کی آمدست اسٹانے  
 وان تو زید بقائم مثال  
 ہم بناسے مژکیش گویند  
 احد عشر خوان دگر فی الذکر  
 نیز مژجی عیان شدہ ترکیب  
 عمل اضافے و نیز تفصیدی  
 وان نظیرش غلام زید عامر  
 سید بویہ ست خوان تو صوفی

بیان حروف ایجاب  
آدمشش حروف از ایجاب

استعاره شد از بیان شبیه

این مجسمه را می گویند دریا  
 بهر آبش شد در می طلب  
 این مجسمه در دوق خوان بسیار  
 بهر فرس آری است بدان  
 سخواران تو بهر آن  
 سخواران تو بهر آن

نکرده اسم نامعین هست  
معرفه را بدان معین اسم  
اولین مضمونست چون تن و ما  
همچنین زید و عمر و کبر و گر

[illegible]



بیان حروف و الفاظ از آنکه بنام مرص  
کلام است

تثوی سن تصنیف  
سید الطاف حسین  
مستخلص الطاف

# بیان حروف و الفاظ از آنکه بنام مرص کلام است

<p>زاید آید ای خسته مراد تا بد است همچنین پیدا مهره خین در گیاه بکش مرو و راندرو در آن پندار می می یا و فون فردیکان مهره جاد کلام کن تو و قوف ازیم علم خود میا در جوش</p>	<p>وان حروفیکه هر حسن کلام الف زاید است در گفتا در زلوک ست کاف شین شیش یا و پنج و فرا و از هم آ اندران و بر و سه و هر آن نزد خود نیز زاید اند حروف حالی ای خسته پیش باش خروش</p>
---	--

## بیان انواع لغات من تصنیف و

<p>قطعه رنگ جان عالم ایجاد کن جو خفیف دل رشاد اولا اصلی ست همچو عا بار تشخین تلجن ای او شاد</p>	<p>مجمع جسن و ناز عشوه نوا فا علا تن مفاعلن فعلن نوعهای لغت رسن بشنو پس مولد چ صفتدع و حاجن</p>
---	---

۳۵  
خلف و شاکر مصنف  
نسخه از امضای تالیف  
والدم اسم او جواد است  
به خفیف عقل صاف سبط  
در سخن شاعر عا و ا ن  
مثل او نیست اندرین دوران

از کلام من باره گویم از آن بیتی گویم  
کلام این بیان تصدیق است  
ز آنکه علم اینده است  
از تصور این کلام است  
عقل کی وصف ازین گفتار است  
تلف از دلالت  
صفتش را از نول خامه می





بیژن مسعودی  
صاف قبول میشود  
روغن زیتون بوی خوش دارد  
و این روغن را در آب حل کرده و با  
آب سرد شستنی است که پوست را  
سفت کند و چربی را از بین ببرد  
و این روغن را در آب حل کرده و با  
آب سرد شستنی است که پوست را  
سفت کند و چربی را از بین ببرد

۳۴  
میدون آیدست قبل از  
سکن اندوخته خوان تو سبیل  
هم بیان آردی و قید همه  
شعوف دیگری انهم  
معاون خوان و آوا و آ  
آوا و آوا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



در قوافی بدان قوافی صادر  
 ازین جا نشود و اگر  
 بلکه از روت و سوت بدان  
 عذر با و ال  
 حرکت دان ز قبل روت و سوت  
 میان حرکت قبل و اصل

قبل از سیم چون شود حرکت  
 نام آن رت آمده به صفت  
 بیان حرکت قبل و اصل

### بیان حرکت خروج و مزید و نایره

و دان حرکت است حرف بعد از و سیم و اصل از خروج سیم توبه فتنه بدان گشت درگزیش با مزید است نایره بی غش از خروج ست سیم یا و اصل است از و اصل دان قوافی سر و سیم شد از مزید ای و کش در قوافی رعایت نکند از	مثلاً دان گزیدیش بی فصل لفظ مفرد گزید را میخوان پس مزیدی خروج بعد از خوش درگزیدیش که گشت با نیش از مزید ست شین گیرید با اصل از خروج ست یا بخوان اظم شین تو از نایره بدان بغش از چنین چار حرف لابد و
--	--

روی و خروج و مزید و اصل  
 حرکت از و قبل دان  
 حرکت از روی ست  
 به

### بیان حرکت قبل وی

حرکت آمده چو قبل روی حرکت اختلاف قبل روی در قوافی که شد روی تنها	گشت توجیه نام آن محب نشود گاه در سخته محب دان از توجیه این سخن پیدا
--	---

### بیان حرکت وف و قید

نشود اختلاف در اشباع  
 و سبب از قول ابی و ان شاع  
 در اشباع اختلاف  
 قفا کرد و اصل و سبب  
 وقت اشباع حرف و اصل  
 خالصه عالی شالین و  
 خالصه عالی و اصل عیان  
 به شتاب و اصل و خروج  
 حرکت از تفریق و اصل و خروج  
 دان تفاوت آمده عیان لبر و  
 نشود اختلاف ازین حرکت  
 جایز اند قوافی ای و شین

بیان عجیب و صفت  
 قافیه  
 حالیا شرح میکنم از عجیب  
 نیز از وضع دان بیان لایب





یکی واجب رعایت و توجیه  
 با شریان قول بیشتر از قافیه دان  
 حرفی از حصر قفای قافیه دان  
 از بیرون حرف قافیه بیاید ای خوان  
 میشود در کلام اهل علوم

هست آیت که شد جلای شاکان قافیه بدان غسلی مثل گرد آب و هم گلاب در در قوافی همین شده صحت هم که با گلو شد دست علن	فان درخشان و نیز تابان را گر ز اوید شود بیک منی خوان تو آیت که با سخته اظہر هست تئوین بخوان بته حالت بی تمین قافیه شمار معاً
--	--

بیان استقوا

هم روی جز عروضیان ساکن متر آون شد دست قافیه مان حرفی آید وقوع هم چون کن متحرک دو بین و دو ساکن متدارک بنام گشت پسند واقع آیند بیگمان بی کن همچنین آمدست مشک فتن گرمیان دو ساکن آمد و این فقط شد شعر تازی بام	باشد اینجا چه تیر و شیر عیان متوک با گرد و ساکن متواتر چه اختران بی کن گر بیایند پارشا یا نند متحرک سه گرد و ساکن متحرک بخوان چه غنچه و هن متحرک چهار دان اینجا متکاوس بدان تو آبر انام
--	--

بیان اولیفت مستقل  
 و غیر مستقل

۴۲

همد که بنف باشد  
 مستقل آن ردیف خوانند  
 سابقا ده شده اب باب را  
 تا سوری شود کتاب را  
 قافیه خوان کتاب و تاب باب را  
 دان ردیف بود به عیان  
 یکجا نامشکل بود به عیان  
 حال من جویید که نشاء به به  
 تیر و شیر عیان  
 خوان قافیه و احیان کلاش  
 متغیر نشاء آن بی عشق

قطعه تازیانه  
وین صاف



بعد از آنکه چون از خاندان لطیف  
بگفت عقیل این رساله را  
پایان بخشید و گفت  
که واه گویا منظم  
است

متغیر اگر معنی هست صاف گنجایش تراپیوست

### بیان حاجب

بین دو قافیه شود ظاهر حاجب آنرا بخوان بهر دستور باسیران بلند داری رخت لفظ داری مصرعین مگر نیز لفظیکه قبل قافیه دان دارم از فرقت تو یار غم قافیه شد و می نمی ایجان ختم شد این رساله منظم	لفظ یک گر گور تو ای ماهر دان منالین که میشود مذکور چون ز گنجینه داری سخت حاجب اندر دو قافیه اظهر گر بگردد شود تو حاجب خوان نیت دل را قرار یار و یار باز در مصرعین حاجب خوان بطریق چهارده معصوم
--	---

از عقیل است این دعا بخدا  
کین شود مشهور بهر یک جا

### تمام شد

قطعه تازیانه تمام شد  
عقیل حسین عاقل تلمی  
بهر توانی چون از عقیل  
تمام این رساله عاقل  
بگفت عقیل این رساله را  
پایان بخشید و گفت  
که واه گویا منظم  
است

قطعه تازیانه تمام شد  
عقیل حسین عاقل تلمی  
بهر توانی چون از عقیل  
تمام این رساله عاقل  
بگفت عقیل این رساله را  
پایان بخشید و گفت  
که واه گویا منظم  
است

از نتیجہ طبع متین و ذہن مہین شاعر سر فرزا  
 سید ممتاز حسین تخلص ممتاز خلف الرشید پیر  
 سعید مصنف صوف

شد از عقل چو ممتاز ختم این نسخه	خیال سال تا مش گذشت خاطر
خرد بین از سر باد و زو گفت سال	رسم نمود عقل این رساله نادر

۱۳۷۹ هجری قمری

تمام شد  
 کتبہ نگین لال شاد





شعر بهر چه در این کتاب است  
 که در این کتاب است  
 که در این کتاب است  
 که در این کتاب است

چونم فکر ازو معانی را بیگان صورت خضر هبید بود بازو علم را تعویذ جوهر تیغ آید از فن در همه علم و فن محقق بود در دانش جو بودی افلاطون حیف صد حیف ز بختان ناگاه	چونم شرح خوش بیانی را هر کسی را براه علم و هنر بود و ستار حلو را تعویذ گوهر شاهوار گوش سخن در و قایل چاه رفتی بود سرگون پیش او شدی لقب کرد و حلت نگاه عالیجاه
--	---

### توضیح کتاب

بعد از حمد و لغت کو او میکنم عرض خدمت شعر غلط الفاظ و مشتبه کلیات آنچه لفظ آمده بسته فحش متوجس در گزیده در صرف کنم اظنه هر چه در الفاظ آنچه شد اهل فارس و شمال پس غلط را کنم اصح بقرب	هست مخصوص احمد و سوله صحت بر مجاوره اینجا شرح سازم بصحت حرکات ظاهرا از آنکه هر صورت هم به تحقیق یا مشتد و حرف تا که داری بر این درام لحاظ ضبط انهم کنم با استدلال حسب اهل لغات معتبرین
--	---

کشم لولوی مرد بسک  
 پس قلم را گرفتنی و سوس  
 کردم آهنگ جانب و قفا  
 نام این نسخه تحقیق  
 معانی بصحت است نام خدا  
 جلیا بنو لیم است  
 حسب اندازه حساب بسک  
 کمال

شاید این کتاب  
 که در این کتاب است  
 که در این کتاب است  
 که در این کتاب است





فصل اول در بیان نوع و اقسام  
اشرف الکت در معانی که در  
عالم مفتوح خوانند و در آرد  
بعضی شاعران که در بیان  
عجیب در میان کشف خوان  
نشد و در میان کشف خوان  
خوانند



پس اجنبه بمبینه بچشات  
 در لغت معنی چنین پیشو  
 را بر موقوف آورد اسه باصرف  
 حرف ا قسیم اولین کسور  
 هست بافتح دیده ام الماس  
 حرف تعریف را به ماس بدان  
 شد از ارضی آمانی ای شیا  
 قبا شد غلط درین کلمات  
 از بر اندر لغات خوان علیست  
 جای از بر نه بر زبان گفتن  
 او و است است جمع خوان کوا  
 معنی حرف هم بود به شبیه  
 او ستاوست همگرا ستاوست  
 روشن عدل و طرز داد اینست  
 که جزا و زو بنام استاوی  
 وان تو بالمد بگمان آزار  
 هم تو بالمد باز آوزر خوان

هست از بعضی بنده یان اثبات  
 در شکم بچه مرده اند گو  
 هم به تقطیع از دست زاید حرف  
 از زمین حصه بفتن معسور  
 معنی نام گوهری به قیاس  
 کلمه جزو خوانند فارسیان  
 هم آسان می به فتن شمار  
 خوان بدو فتح هم چنین اثبات  
 که بخاطر گاه به آشن است  
 بر زبان آمدن بدان گفتن  
 به تحصیل چیزی آله بذات  
 نیز بفضیله دال بر تشبیه  
 در کلام طهوری است بیاد  
 همه شاکر د او ستاوست  
 کوس شاهی بنام استاوی  
 ماه روی به بنده چیت شمار  
 فارسی ماه پوس سندی دان

در لغت معنی چنین پیشو  
 را بر موقوف آورد اسه باصرف  
 حرف ا قسیم اولین کسور  
 هست بافتح دیده ام الماس  
 حرف تعریف را به ماس بدان  
 شد از ارضی آمانی ای شیا  
 قبا شد غلط درین کلمات  
 از بر اندر لغات خوان علیست  
 جای از بر نه بر زبان گفتن  
 او و است است جمع خوان کوا  
 معنی حرف هم بود به شبیه  
 او ستاوست همگرا ستاوست  
 روشن عدل و طرز داد اینست  
 که جزا و زو بنام استاوی  
 وان تو بالمد بگمان آزار  
 هم تو بالمد باز آوزر خوان

ام از او عمن شغوبان  
 ام از او کبیر تر امن بود  
 نیز تاریخ بدان که فاش بود  
 بجه ذال خوان درین آوزر  
 معنی آتن است صاف بیان  
 در لغت معنی چنین پیشو  
 را بر موقوف آورد اسه باصرف  
 حرف ا قسیم اولین کسور  
 هست بافتح دیده ام الماس  
 حرف تعریف را به ماس بدان  
 شد از ارضی آمانی ای شیا  
 قبا شد غلط درین کلمات  
 از بر اندر لغات خوان علیست  
 جای از بر نه بر زبان گفتن  
 او و است است جمع خوان کوا  
 معنی حرف هم بود به شبیه  
 او ستاوست همگرا ستاوست  
 روشن عدل و طرز داد اینست  
 که جزا و زو بنام استاوی  
 وان تو بالمد بگمان آزار  
 هم تو بالمد باز آوزر خوان

[illegible]

ارو آمد به منشی باشد  
یا به شجاع کسر شد پیدا  
خودان امورات و دیگر احکامات  
باز آشار که وقایع با  
همچنین وان حطوطیا پیدا  
جمع راجع بس مکن زمیندار  
نزد بعضی آمدست با زائد  
چند به لغتی ست وان بس ایا  
زانکه الا مرکب از این و لا  
جای افضل گو تو افضل تر  
همچنین آمدست او کی تر  
بعضی گویند تر بود زاید  
جمع هم کی برای یک صفت  
همچنین اولیا بجای ولی  
مجموعه سیدین بعضی در آخرت  
اندین سیدین مظهر مفتوح  
شد مغرب مگر بکسر نخست

منشی این شیخ در آن است  
بجای اولی آن شیخ  
اولین ضم دان و شیخ داو  
لام کسور از الف جمل  
الف است بافتن لفظ امام  
میرزا محمد خان قزوینی تمام

غازی شد آرایه در برین  
 دان الف لام و ر کب دال  
 خوان تو ای بیگان الحال  
 هم شد در ضرورتا دیند  
 شد به یحییف هم لفظ ایستد  
 یا عین در پس جانیست  
 محکم را سوخته با فخران





هم چنین فک از ورق دیگر  
 هم بنام اینوست فک عیان  
 از پس ویم و دشمن قائل  
 از سر و صباست فک رواج  
 هر چه آمد معنی صاحب  
 حکایتیکه آخرش تا شد  
 فک جایز شد از چنین کلمات  
 یکه چای مصاف المیه ضمیر  
 جاده حرف لیک قبل مصاف  
 باز دو اسم شد مرکب اسم  
 بعض گویند که را بو قوت  
 بعض گویند ابتدا و خبر  
 در خبر رابطه ضرور بود  
 بالشان خطاب و هم غائب  
 واحد جمع هر دو را اینگر  
 که به موصوف شرح وضع نیل  
 الف و لام را به تقلید

درند زین چنین بود اند  
 هم ز ایند که با تعالی انون  
 در برو عاشق و پسر لیل  
 فی قیاسی سماعی ای سرماج  
 شد از ان فک نیز ای صائب  
 یکه فو قانیه هویدا شد  
 لیک در چند جا شده اثبات  
 واقع آمد تو فک لا بد گیر  
 که شود فک و ان زوجه صاف  
 مثل مرغابی آمده زین قسم  
 فک گردن بعض از موصوف  
 هم چنین قول را گویند  
 هست و گیر شد هست خوانند  
 شکم ضمیر اسه صائب  
 زین علامات شدیکه به خبر  
 صفتش حال ان شود و حال  
 بر سر لفظ فارس آوردن

هم چنین فک از ورق دیگر  
 هم بنام اینوست فک عیان  
 از پس ویم و دشمن قائل  
 از سر و صباست فک رواج  
 هر چه آمد معنی صاحب  
 حکایتیکه آخرش تا شد  
 فک جایز شد از چنین کلمات  
 یکه چای مصاف المیه ضمیر  
 جاده حرف لیک قبل مصاف  
 باز دو اسم شد مرکب اسم  
 بعض گویند که را بو قوت  
 بعض گویند ابتدا و خبر  
 در خبر رابطه ضرور بود  
 بالشان خطاب و هم غائب  
 واحد جمع هر دو را اینگر  
 که به موصوف شرح وضع نیل  
 الف و لام را به تقلید

درند زین چنین بود اند  
 هم ز ایند که با تعالی انون  
 در برو عاشق و پسر لیل  
 فی قیاسی سماعی ای سرماج  
 شد از ان فک نیز ای صائب  
 یکه فو قانیه هویدا شد  
 لیک در چند جا شده اثبات  
 واقع آمد تو فک لا بد گیر  
 که شود فک و ان زوجه صاف  
 مثل مرغابی آمده زین قسم  
 فک گردن بعض از موصوف  
 هم چنین قول را گویند  
 هست و گیر شد هست خوانند  
 شکم ضمیر اسه صائب  
 زین علامات شدیکه به خبر  
 صفتش حال ان شود و حال  
 بر سر لفظ فارس آوردن



والی نفوس مع ما شکره  
چو کبریا و ال جبار  
ببیند که علم آن  
شاه بزرگ درک  
وال مضموم در بهادر خان  
شد عینیه رواج بارسیان  
مع جا و کلام ایل ن

کتاب الف و لام را در این کتاب  
 در هر بابی که می آید  
 در هر بابی که می آید  
 در هر بابی که می آید

معلمه بین نیز نازی کاف  
 لفظ بند نیست در بار عجم  
 معجمه شین به **شکال** گو  
 بهم بران نوشته دان **شکال**  
 هست با لفظ **حجت** ایفا  
 لفظ **پایل** کسرتا لث خوان  
 خوان بوا لغتین لفظ **بدست**  
 دان دیان به جای **بیجان**  
 برف آمد بجای **تیج** کتر  
 هست با لغتین لفظ **نات**  
 جای **تقال** نیک شد بدال  
 اصل **تقال** را بدان از بقل  
 لیک **تقال** را عوام عرب  
 این **تقال** لیک گفت قلیل  
**می** جگر را اندیدم ای خوان  
 هم مکشف و موبد الفضلا  
 لیکن اندر غیات نل جگری

خوان تو در **شکال** ای خوان  
 لیراج اللغات نیز مسلم  
 از نقایس که فارسی است در و  
 فارسی باوشین بمعجمه وال  
 خوان **بشارت** کسرتا لث  
 هم بضمه بدان تو در بران  
 شد وجب باد و کسر هم پیوست  
 غلط است این بچند افسانه  
 فرق مابین برف و تیج اظهر  
 جمع **میت** آدرت و اثبات  
 گونه غده فروش را **تقال**  
 که به معنی تره شد در عقل  
 جای غده فروش گرد طلب  
 که را علاط بندیت و لیل  
 در غیات و رشیدی و بران  
 نل جگر را نیافتم الا  
 خوان بضمه ببادری لیراج

اندر دینیم  
 معنی شش خوان تو در ای خوان  
 غده در فارسی شست عیان  
 کیک با لفظ جمع شد  
 خوان را حق که وزن او غلط  
 پیوسته بجای سخن

همه جاد کلام ای پرفتن  
 جای **شفقت**  
 لیک در اشعار است  
**پلوس** شد غلط بود الف  
 ششمین **پلوس**  
 همچنین در مثال همه جا  
 نیز **پلوس** ای نگو  
 عدد دایع خوان تو در  
 لیکن **پلوس** غایت الدین  
 یعنی گفت از م راج به  
 دین آن جازیت آوردن  
 الف و لام را بدان تو  
 پلوس در وزن دوم  
 لیک **پلوس** در وزن دوم

پدید آمدن عالم در آن حال  
 آواز بر نسبت است  
 منتهی این عالم آمده به بیان  
 در خیالات است و هم به بیان  
 به بیان الفاظ نیز حکم  
 عنوان بالفتح بلیده ای هم  
 شعر در کشف و تخب با هم

جای طلب در این علم  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست

نیرالضیم ملیده ای غا قل  
 قاف کسور ای همزه  
 شیر درنده معیش و گیر  
 یک در ترکی آدست امیر  
 کسره در کاف فرس در بیگم  
 همچنین خانم آمده از خان  
 امدار لقب شده فی الحال  
 معیش نیر خوان رئیس و امیر  
 سیم از بهر معنی تا نیش  
 بیت معور مسجدی به فلک  
 دان زیاقوت باز مر و هست  
 خبری افتد اگر ارا نجا و  
 قبل طوفان شده کعبه زمین  
 از طایک زیارت آباد است  
 بر مواج و هم مدارک را  
 باشد آمد اصح زباشیدن  
 دان بر خوردن ست بر خوردار

خوان کشت و غیاث شد فعال  
 معنی اسق علم را شکا فنده  
 نیز بسیار علم خوان از بر  
 خوان تو با کسر کاف فرس پذیر  
 زن عمده بدان ز ترک کلم  
 که به ترکی لقب شد ارشادان  
 خوان تو خازا که هست احتمال  
 در غیاث اللغات ای و گسر  
 در غیاث ست خوان بصدق پیش  
 لیک بر چارم آسمان و یکج  
 در مقابل به کعبه ای سرست  
 اید او پس به نام کعبه بجا  
 در غیاث ست این سخن تو بین  
 پس ز معور همچنین باد هست  
 کن نظر اندران همین پیدا  
 شد مضارع بدان تو ای فرین  
 بعداضی ز بهر فاعل آ

جای طلب در این علم  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست  
 خزان نور و جان آریست  
 مایه دایه و دوست

نیرالضیم ملیده ای غا قل  
 قاف کسور ای همزه  
 شیر درنده معیش و گیر  
 یک در ترکی آدست امیر  
 کسره در کاف فرس در بیگم  
 همچنین خانم آمده از خان  
 امدار لقب شده فی الحال  
 معیش نیر خوان رئیس و امیر  
 سیم از بهر معنی تا نیش  
 بیت معور مسجدی به فلک  
 دان زیاقوت باز مر و هست  
 خبری افتد اگر ارا نجا و  
 قبل طوفان شده کعبه زمین  
 از طایک زیارت آباد است  
 بر مواج و هم مدارک را  
 باشد آمد اصح زباشیدن  
 دان بر خوردن ست بر خوردار

خوان کشت و غیاث شد فعال  
 معنی اسق علم را شکا فنده  
 نیز بسیار علم خوان از بر  
 خوان تو با کسر کاف فرس پذیر  
 زن عمده بدان ز ترک کلم  
 که به ترکی لقب شد ارشادان  
 خوان تو خازا که هست احتمال  
 در غیاث اللغات ای و گسر  
 در غیاث ست خوان بصدق پیش  
 لیک بر چارم آسمان و یکج  
 در مقابل به کعبه ای سرست  
 اید او پس به نام کعبه بجا  
 در غیاث ست این سخن تو بین  
 پس ز معور همچنین باد هست  
 کن نظر اندران همین پیدا  
 شد مضارع بدان تو ای فرین  
 بعداضی ز بهر فاعل آ

خواجیاس است وزیر کوکاش  
 خزان کوکوکو معنی پیش خاش  
 بزرگوار است جیان  
 رسم رضاعی بهادرست بخزان  
 بدل دارش است ای علام  
 معنی اش خانه و ترکیب و علام  
 هم خلل و دیار بسته است آن  
 در غایت است این بهر  
 دان و بخیر



حرف بیفتاح که کوفه را در کوفه  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه

معلمین نیز معجمه عین  
 در صراح است همچنین اظهار  
 معنی است هم تمام کردن خوان  
 اصل تشیع شد سبوع حلق  
 خوان تو در آخر خفیف سبب  
 لیکن اندر و دیگر است چنین  
 جمع یقین بخوان تو یقینا ت  
 در غیاث است معنی تقسین  
 بر تخفیف لفظ فارسیان  
 که این نوع آمد از تفرسیس  
 عاطفه و او شد به تار و پود  
 دان تو سندی تار تار  
 خوان تو مند فر به از کثرت  
 چه تو شد به معنی طقت  
 شد برومند همچنین میدان  
 شد مخفف هم از برودت بگر  
 مدعازین بعضی خوان شباب

پس به تشیع در عروض به عین  
 در غیاث اللغات هم پسندار  
 در غیاث اللغات گشت عیان  
 که کشف اللغات ای پر فن  
 شد زیاده الف زر کن طلب  
 معلم عین و نیز معجمه شبن  
 وزن او آمدست تحقیقات  
 پس معین نمودن است به بین  
 حذف یک با کنند خوان به بیان  
 متعین به معنی است انیس  
 دان تو ناما و اگر چه بانا زو و  
 خوان تو سندی بود بانا را  
 معنیش نیز صاحب قوت  
 معنی شد صاحب از صحت  
 که بروز آید و مخفف خوان  
 پس ترکیب معنیش به شمر  
 شد بجای و عاهین در باب

بیک باضم کوفه را  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه  
 در کوفه بیفتاح که کوفه را در کوفه

کلماتش بدین است  
 هم برین صاحب غیاث به بین  
 که شود نام او غیاث البین  
 بیک با و یون و نمودن مس  
 خوان ناما که در بعد عجم  
 در غیاث است معنیش بر خوان  
 گفت با هم پیاده رفتن دان  
 در غیاث اللغات هم پسندار  
 که کشف اللغات ای پر فن  
 شد زیاده الف زر کن طلب  
 معلم عین و نیز معجمه شبن  
 وزن او آمدست تحقیقات  
 پس معین نمودن است به بین  
 حذف یک با کنند خوان به بیان  
 متعین به معنی است انیس  
 دان تو ناما و اگر چه بانا زو و  
 خوان تو سندی بود بانا را  
 معنیش نیز صاحب قوت  
 معنی شد صاحب از صحت  
 که بروز آید و مخفف خوان  
 پس ترکیب معنیش به شمر  
 شد بجای و عاهین در باب

معلمین نیز معجمه عین  
 در صراح است همچنین اظهار  
 معنی است هم تمام کردن خوان  
 اصل تشیع شد سبوع حلق  
 خوان تو در آخر خفیف سبب  
 لیکن اندر و دیگر است چنین  
 جمع یقین بخوان تو یقینا ت  
 در غیاث است معنی تقسین  
 بر تخفیف لفظ فارسیان  
 که این نوع آمد از تفرسیس  
 عاطفه و او شد به تار و پود  
 دان تو سندی تار تار  
 خوان تو مند فر به از کثرت  
 چه تو شد به معنی طقت  
 شد برومند همچنین میدان  
 شد مخفف هم از برودت بگر  
 مدعازین بعضی خوان شباب

در لغت نامه مستحق قفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 لغت القفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 معنوی در آن یکم باق

<p>                             هم مدیدی و منتخب لغت                              بای را بدو سالیان بر خوان                              که از آن وقت را شده عنوان                              نون الف با بزايد استلال                              معنی او بزرگ کردن خوان                              نیز معنی خلعت است بدست                              کسی میدهند باو شنان                              را که مسود سین ساکن آن                              شد مرت نمودن از ترسیم                         </p>	<p>                             خوان تو بجا بجا بر وقانون                              هست بافتن لفظ تیج                              سالیان نیز جمع سالی خوان                              سالیان هم بواحد استعمال                              خوان تو تشریف در غایت عیان                              معنی هم بزرگ داشتن است                              زانکه بهر بزرگ کردن دان                              نیز تشریف از تشریف دان                              چشمه ای است در آن تنیم                         </p>
--	---

در لغت نامه مستحق قفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 لغت القفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 معنوی در آن یکم باق

### صحت الفاظ شای مثلثه

<p>                             شمره شد به فحش احداث                              از شمره شد که شیت رمز یک                              شیت بافتن اسه با هر                              معنی جن و انس بین از عین                              در لغت معنی بها اظهر                              الا جرم بعضی گفت از شعرا                         </p>	<p>                             خوان بقا موس هم صراح و غیاث                              شمره را بدان تو بالتحریک                              شای شای بضم ثا خلا هر                              شمره که بقا شد ثقلین                              شمره آمد فحش                              نیز با فحش شمره شد بیدار                         </p>
--	---

در لغت نامه مستحق قفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 لغت القفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 معنوی در آن یکم باق

در لغت نامه مستحق قفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 لغت القفا  
 معنوی در آن یکم باق  
 معنوی در آن یکم باق

فانچه شمرده چنانچه در کتاب  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان

لیکن اثر اقتضای وزن قیام جبهه بالفصح کثیر تا واسه نیز جبهه به منتخب واسه جمع از چاره چاره واسه خوان خوان خوان شده بالفصح جوق بالفصح بود و معروف است ترکی آمد بخوان بمصطلحات در بهار جسم نوشت چنین الف و نون نیز در جانان همچنین آمدست جا و بدان جسد بالفصح نیز شد بالفصح مجد انکار کردن است بحال از جهت آرمه امانه جسم جرم بالفصح گناه را تو بدان هست بالفصح لفظ جسم پس ازین جا قول جرم پند خوان تو جرم نه جسم جرم پند	به تلفظ ضرورت باشد تمام معنی گشت فاش پیشانی بعد با گشت تا فو قاسه خوان تو بالفصح و نیز گشت لیک بالفصح در بهار جسم سفیش دان کرده ترکی هست جوق بالفصح شد بکشف اثبات نیز در منتخب معرب بین معنی جان در آرمه امانه واو شد اندران یکسر میان معنی کوشش است طاقت نیز بالفصح حطی از بے دخت و مردخت است جرم بالفصح جسته و تن دان معنی چاره و گریه جسم همچنین لابد است اسه شیار هر دو اندر وقت با حسانه
--	---

فانچه شمرده چنانچه در کتاب  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان

۶۳  
 در بهار جسم و آرمه امانه  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان  
 در بیان سبب و علت و در بیان



# صحت الفاط مع بحیم فارسی

## صحت الفاط مع الحامد الحکم

صحة باشد غلط به صحت خوان

۶۴

بوریست و دراعه هم قلیان  
اصل قلیان نکو بود و غلیان  
فقط اس او در بر خوان  
غلط است انیکه حق نوشتن  
بر قلیان کشیدن ای بین  
تو بافتن لفظ حسب

وان چنان نفع هر دو بحیم  
خوان چنانچه بجای او به غلط  
ای اوز که هست در جلم  
متحرک صحیح با لا کن  
لفظ هندی به صحت است جلم  
بحیم کسور لام شد مفتوح  
وگر اندر نفایس ای اکمل  
مرفقیان نفاری غلط به  
لیک در انفس النفایس خوان  
وان چنانچه به ترکی است صحیح  
شد چنانچه به فحشین گنگر  
بعض خوانند بحیم را کسور  
به وضعی چمن شود مخصوص  
لیکن اندر حدیقه خاص مکان

نیز آواز معنیش  
لیک در شرح آرزوست غلط  
متحرک بخوان مکن ره کم  
شده از بعض هندیان ساکن  
در نفایش نوشت ای همد  
نیز هندی چلم شد بوضوح  
هر دو در فارسی است مشعل  
هر محقق ازین شود مایع  
بنی سند فارسی جلم به بیان  
لیک در فارسی غلط به صریح  
فارسی باوران شود اظهر  
ترکی اندر غیاث شد بنطو  
بارغ و در بارغ هم مکان مخصوص  
کثر تا معنی چمن بر خوان

خوان تو بافتن لفظ حسب  
بسیار است و در غایت غلط  
لیک بافتن غلط به صحت  
بسیار است و در غایت غلط  
بسیار است و در غایت غلط  
بسیار است و در غایت غلط

وان چنانچه بجای او به غلط  
ای اوز که هست در جلم  
متحرک صحیح با لا کن  
لفظ هندی به صحت است جلم  
بحیم کسور لام شد مفتوح  
وگر اندر نفایس ای اکمل  
مرفقیان نفاری غلط به  
لیک در انفس النفایس خوان  
وان چنانچه به ترکی است صحیح  
شد چنانچه به فحشین گنگر  
بعض خوانند بحیم را کسور  
به وضعی چمن شود مخصوص  
لیکن اندر حدیقه خاص مکان

سنت با فتح نیرای خوان  
 یک در ناری شد آسمان  
 کسب با کسر نش خوان بیان  
 صحت است در بیان  
 است صاف علی غلط  
 غلط  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان  
 غلط  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان

معنی تحمل خوان تو بار شکم  
 حور جمع است مفرد سن حور  
 اصل حشیش است اکنون خوان  
 این بلفظ شمای اکثر  
 غلط آمد حجامت الیشاع  
 که حجامت کشیدن خون  
 گو تو حجامت یا گو بر جان  
 عاید مفتوح در حجامت خون  
 حجامت باضم شد هم برضم  
 حلو یا بضم خیر شیرین دان  
 هم حرم بفتحین شمار  
 معنی اش دیگر اندرون محل  
 خوان تو با کسر حلیه رای یا  
 حلیه با کسر معنی اش صورت  
 حلیه با کسر نیز خوان باضم  
 حله آمد پناه گاه بدان  
 حمله با فتحین

شد حمل معنی بره مردم  
 لیک متصل است در شعرا  
 غیر تشدید خواندند سیان  
 نیز تاج حسره فی ای دانا  
 موزاشی بجای او ظا هر  
 مجده از حجامت ست عیان  
 سر تراش است و هم فرین هاش  
 حمزه ایم عم رسول بدان  
 خوان توان دالی از عیاش علم  
 نیز شیرین شدن به فتح بخوان  
 گرد بر گرد کعبه معنی دآر  
 نیز منکوحه معنی اش بی عمل  
 همچنین حمله را نکو پندار  
 تیز رایش است و هم خلعت  
 معنی اش زیور است ای هدم  
 نیز لغوی شد مجازاً خوان  
 معنی اش شد عروس بخت شمر

حاج حجامت  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان  
 غلط  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان

شده اشتقاق کار و فساد  
 چون من با حرم در فساد  
 هر دو با لغت در فساد روا  
 این مکتوب شده حور العین  
 شذر زان سفید پوست به بین  
 لیک باشد زان چشم به بین  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان  
 غلط  
 خوان توان فتح گفت هم  
 صحت است در بیان

[illegible]

۹۷  
مثل تازی نمود جمع چون  
خدا به با لطف معنی است چه خوش  
بزم معنی شک مجازا خاص  
دان تو خطاب شد پذیرد عمر  
که بظلمت شده  
شده خانه برادر اهل  
شوهر خانه  
فغان تو نقطه غلو را  
حسن روا

هم بقا موس و در صراح بزمین  
که نوشت است اندران اعلم  
عنایش مانع است اسی اخوان  
وان تو مفلوظ را که معیوب است  
حرف مفلوظ کو نه شد مکتوب  
ساکن آبیم هم به فتح ثبات  
که شائی نمود حقیقات  
وجه اجناس اربع الارباع  
عطس و جمع با صداع شباب  
معجزه دران شد است عیان  
و غیاث آمده ز قبرستان  
شد دعا ای چند چون نیت  
به جلی گفت انتخاب به فن

خارج مفتوح و کسر و صا و در  
هم به یک با بدان به صورت

خضر باکسر نام پیغمبر  
بدو یا خوان تو لفظ خاصیت

در خدایه و دان تو متنی و نه  
 نسبت و صاحب است ای از تو  
 زاید و هم یک خدایه و نه  
 بخداوند و نه و نه و نه  
 نه گرفته شده و نه و نه  
 نه گرفته شدن کوف و نه



خوان به تشدید پاره خیریت  
 خلقت بالفتح وان تو هم فرزند  
 نیک فرزند شد خلقت لمبند  
 همچنین در غیاث شد صحت

خلقت بالفتح وان تو هم فرزند  
 نیک فرزند شد خلقت لمبند  
 همچنین در غیاث شد صحت

صحت لفاظ مع الدال

در لغت وان کراج و هم کراج بیگان خوان بضمین و دال نیز بضمین صاف بخوان شد به صحت کسرتین و مشق و نیک بالکسر الی که بر بخ لیک بالفتح نادرست و غلط هست بالکسره و تره با تشدید جمع داعی شدت خوان تو هم نام چون بخوان نور و همین در و لا میل بقبل لام اخیر شد بصحت کسرتین و رفع لفظ و هم غلط بدو شد لیک و کثر تا در استعمال صحت آمد به فتحین و و آت	را مخفف میشد و ای کسرتاج شوا بست در بر ابر گل در غیاث و سرور است عیان نیک کردند فتح میم به عشق خوب کو بند بین بان بیرنج در کلام میسست فقط زون آله ز حد شرع شدید ضم دال ست فتح عین اثبات متحرک بود بدان به یقین کسور را خوان بصحت مستحیر به فتح حبه کشیدی تنغ ده مخفف زوید پیدا شد و به کمتر مگر زواجه دال همه جا معنی است بود اثبات
---	--

خوان به تشدید پاره خیریت  
 خلقت بالفتح وان تو هم فرزند  
 نیک فرزند شد خلقت لمبند  
 همچنین در غیاث شد صحت

۶۹  
 شد غلام و دیگر کنیز  
 در و لا میل بقبل لام اخیر  
 شد بصحت کسرتین و رفع  
 لفظ و هم غلط بدو شد  
 لیک و کثر تا در استعمال  
 صحت آمد به فتحین و و آت

در و لا میل بقبل لام اخیر  
 شد بصحت کسرتین و رفع  
 لفظ و هم غلط بدو شد  
 لیک و کثر تا در استعمال  
 صحت آمد به فتحین و و آت





خون تو با لضم و ر میته هر چه  
 دریات است جمع آن ظاهر  
 معنی اش مثل آدمی پیدا  
 هست صریح ازین معنی ما هر

معنی اش مثل آدمی پیدا  
 هست صریح ازین معنی ما هر

خون تو با لضم و ر میته هر چه  
 دریات است جمع آن ظاهر

### صحت الفاط مع الراء المهمله

هفت صد گز بلند میسازند  
 شد رتو در غلط بهشتاری  
 هم رجب خون لقمین شکر  
 رنگریز است و غلط به چراغ  
 معنی اش حصه آمده پسند  
 معنی اش در لغات تیر انداز  
 ربع با کسر تپ که نامش گم  
 اولین ضمه تا نمیش میفتوح  
 شد رسایل بهزه کسو  
 شد غلط روغن سیاه صریح  
 روغن کا و ماه و صریح  
 نیز بالفتح آمده رستم  
 او رین گفت بیگمان رستم

شد صد چو تره به قلعه پسند  
 رتو با لفتح نام بیار  
 رمضان نام ماه با التو یک  
 رنگریز خون به معنی صباغ  
 مسئله همین شده به لفظ رسد  
 جمع رازی رماکت ای متاثر  
 ربع با لضم حصه چارم  
 جمع رازی روایت شد بوضوح  
 خون بوزن نعلین است ظهور  
 خون است روغن جریح فصیح  
 روغن زرد هم غلط بصرت  
 خون تو با لضم رستم ای هم  
 که پیش را داشت بدان بی مکه

خون تو با لضم و ر میته هر چه  
 دریات است جمع آن ظاهر  
 معنی اش مثل آدمی پیدا  
 هست صریح ازین معنی ما هر

خون تو با لضم و ر میته هر چه  
 دریات است جمع آن ظاهر  
 معنی اش مثل آدمی پیدا  
 هست صریح ازین معنی ما هر

خون تو با لضم و ر میته هر چه  
 دریات است جمع آن ظاهر  
 معنی اش مثل آدمی پیدا  
 هست صریح ازین معنی ما هر



در وقت شب که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال  
 در وقت روز که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال

برضایای نسبت است عیان  
 وقت نسبت بخوان توای افضل  
 خوشی و هم قرابت و زهدان  
 عریان را مفاخرت پندار  
 مدت و فرصت زمانه بدان  
 روزگار آمد است مستعمل  
 بای نسبت کنون تو حذف شمار  
 متعلق بر روز دان به سنده  
 نیز در روزگار برای صایب  
 شد به معنی یوگری گستر  
 خوان تو بی شغل مزد و ایل لسان  
 معنی اش خوان کشادن و ستن

رضوی رالفی صا و بدان  
 در زمانه شد الف یو و بدل  
 رحم با کسر و هم رحم را خوان  
 خوان رجز بجز در شمار  
 معنی روزگار در بر مان  
 هم معنی یوگری به غسل  
 اصل او در عیاش روزه کار  
 معنی روزه یعنی آنچه بود  
 کار معنی کنند و صاحب  
 یک در معنی زمانه اکشر  
 نیز بی روزگار صاف همان  
 رتق فتق آمده نفی علن

در وقت روز که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال  
 در وقت شب که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال

در وقت شب که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال  
 در وقت روز که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال

### صحت الفاط مع الراجحه

پاره شب که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال

رلف و اصل شد لفتح لام  
 پس طلاق مشبه آمد به  
 یک با لام ساکن استعمال

در وقت شب که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال  
 در وقت روز که جمع تر باشد عام  
 دان مجازا تو بر مشید به  
 کرو اهل لسان با صنی و حال

در سالست خیال به باد  
عظمی یارین خلاصه خوان  
یار و یاری آمدست چنان  
بعض گویند آتش کلمات  
و گویند مصدر است  
یا بگویند در

چنین آمده بخلاف  
بای نامه و بیان  
در سراج و رشیدی و بیان  
خواجه کاسر سین سجافیند  
انچه طرف جابجا دو زند  
و غیاث اللغات بلفظ سیما  
گیلان در لغات دانه شب  
چنانچه نام وزن او گرداب  
کلیله زیستش بدان چنین  
نشین میکنند بر آن مین

<p>و غیاث اللغات در بیان معنی موم در لغات در بیان شعربست در برابر در مجموعه شین شده بلفظ شفا</p>	<p>غلط آید بجای بنگ خودش بدل نماند بدال و نسبت ما فارسی هم یک شد کسور شد ز شری ای بلند مکان شاد در خانه عروس بیاد</p>	<p>خوان تو سبزی فروش ایندی وان سوانه شد از سواد بجا لفظ ساچق بر کی ست خود آلبیبه سوچه ناکه دران میفرستند از سوی داماد</p>
<p>۷۵</p>	<p>صوت سرداوان تفنگ تمام هم شده و لضم شد شتاب نیز در نخب شده شیان صاف مضموم خوان کن رگم و غیاث اللغات خوان پیدا دام صیاد معنی اش اثبات که غلط قافیه با نیه وان شده تشدید کاف هم اظهر همه جا در سایل ست عیان هم نظامی سخبات لائمانی</p>	<p>خوان تو شلک بکشرین لام شد بد و فقه جمع شتاب و رعیاث آمده چنین به بیان هر سه حرف نخست از شتم معنی اش شد تقدی ای وانا شبکه را بنخوان تبه فحات بامه که در لفظ شبیه خوان خوان نو بافتن لفظ شکر که را قبل شین مصدر خوان یک مفتوح گفت خاقانی</p>

33



یکی با فتح هم در استعمال  
 معنی آن گوشت و کد را به صوف  
 در وقت شنبه فحشین طر  
 غلبه و فایده در دست ایستاد  
 لیکن از غایت هم بنابر  
 موج دیدار گ جهنده  
 ششده نام با خوان

صحت با فتح ناتوانی عقل لیک در کشف شد به فتح و صم ضمیر آن شد اصح ضمیر آن دان معنی آن شکو شد پیدا ضلع بالکسر نیز فتح لام ضیق بالکسر تنگی ای دانا	ناتوانی تن بضم از نقل معنی اش سست و ناتوانی هم در لغت آمده غلط ایجان در صراح ست نوع از گلهاء معنی اش استخوان پهلو عام تنگ ضیق به فتح شد پیدا
---	---

صحت الفاظ طایر جمله نو

طبقات ست جمع از طبقه هست باضتین لفظ طر خوان تو مشق لام در طلبا خوان بفتح و کسر و هم باضم معشیش حانه بلند عیان خوان تو باضم طائمانیت شد طبیعت بفتح طا پیدا قیران شد به فحشین علن سخت پزنده معنی طیار	در لغت آمده به سه فتحه هم برین وزن مفرد است مشق طار مضموم آمده اینجا مملکه که هست در طار م در سراج و مویک و بر تان بین تو بین یا ست در صحت کسر بر خوان موصده اینجا معنی اش شد بریدن ای برین اصطلاحاً به مشد پندار
---	---

یکی با فتح هم در استعمال  
 معنی آن گوشت و کد را به صوف  
 در وقت شنبه فحشین طر  
 غلبه و فایده در دست ایستاد  
 لیکن از غایت هم بنابر  
 موج دیدار گ جهنده  
 ششده نام با خوان

۷۸  
 گفت باضتین خوان  
 لیک باضتین خوان  
 هم در سراج و مویک و بر تان  
 طوی باضم و او معروف است  
 نیز چهل و او یا پست  
 آن بر کی عروس شادی را  
 فحشین خوان  
 فحشین خوان  
 فحشین خوان

صحت الفاظ طایر جمله نو  
 صحت الفاظ طایر جمله نو  
 صحت الفاظ طایر جمله نو

مقاله گفت تا بعد در شور  
صد بار و یک است و نیز در غایت  
در این باب است و نیز در غایت  
در این باب است و نیز در غایت

پایه شد به ادای و صفت  
غضا بفتح هم به حرکت  
بهست در غایت بدان  
کیک بفتح در غایت بدان  
است بوزن سروای خوان  
وان غفو گفت سدی شایان

بستان از جوان توانی  
بکین این نوع آمد از نظر  
در غایت است ای جلیس  
معنی است شد عطا بخوان  
از گاه در گاه شن است  
خوان تو قایم بذات غیر  
بیت با لفظ در غایت  
بیت با لفظ در غایت

جمع ظلمت بخوان کون ظلمات در غایت آمدست ای علام لام ساکن به نون هم خوان تغسل جمع فعلت به نون فعلات به فتح عین شتاب	زکله باضمین شد اثبات شده در نون به نون لام که مروج نمود اهل لسان فعلات چنتمین در ساکن العین هرگز فعلات
---	--

صحت الفاظ عین محله

عشر باضم عشر شد قیرین خوان تو اندر لغات شد عذرا خوان تو عذرا کشف بفتح ست زن معشوق و املق ست مگر عدن بفتح معنی اش جنت عشر باضم و هیک ست عیان اندرین چاکا ط می باید بعض شاعر خلاف اهل لغات از عقوق ثمانیه عشرین یا الف است همچین ز عقوق	از هم حصه حصه و همین زن ووشیره معنی اش پیدا سبیله برج معنی اش پوست زن ووشیره معنی اش و گد خوان عدن راجزیره لی وقت وه معنی بفتین عیان انچه اندر لغت همان شاید گفت امین لفظا به صفات یا و کن در حساب تا تسعین نیز در فارسی چنین بوجود
--	--

نیز در فارسی چنین بوجود  
نیز در فارسی چنین بوجود  
نیز در فارسی چنین بوجود  
نیز در فارسی چنین بوجود



دانشگاه تهران  
اداره کتابخانه و اسناد  
از منج است  
کتابخانه مرکزی  
تفصیل از هیچ  
نسخه دوسوی  
نسخه از اصل صنیع اخروی  
اسمی بیرون خاواده دان  
خوان به تخفیف یا به تقدیر  
عدل دوم شد عیان بخین

خطبت آمد به یک در میان عین شکر  
 نیاخت از عین شکر عین شکر  
 عین شکر عین شکر عین شکر  
 عین شکر عین شکر عین شکر

عمرزادان ز عا مره  
 هم ز اسباب منع صرف بخوان  
 وان تو اسمیکه غیر منصرفست  
 موضع البحر خوان تو مفتوحا  
 عمر اندوت عدل و علم  
 هست باقیمین لفظ عدل  
 معنی اش نیز خوان تو برگشتن  
 معنی فاعل آمدست عدل  
 معنی عرصه آمده سیدان  
 عرس بالضم نیز شد بدو چشم  
 نیز مجلس شد از طعام که آن  
 تار علامه اسی سخن سخنجان  
 یار سخنانیه ز عکا معنی  
 عقلا هم برین صفت عکا  
 شد به فتح بیکان عرصات  
 جمع فعلیه بدان که شد فعلیات  
 عرفات ست معنی اش ز شون

عدل تقدیری اندرو به سخن  
 که شده نیک تو عدل بدان  
 که اندران دو سبب شوند بدست  
 ابد بیکان که شد روشن  
 در بر اسم اسم و نیز عجم  
 جمع عا کول که شد بصری جمل  
 هم بدان در گذشتن ست فین  
 هم بر ابر بدان به قول عقیل  
 نه درنگ آمد است معنی آن  
 شد طعام عوسق و سوسق  
 بعد سالی شود محال  
 ازین کثرت مبالغه دان  
 همچنین دان که شد تو فهای  
 منته اول به فتح ثانی و  
 معنی اش دست حشر و انبات  
 خوان تحریک هم برین عرصات  
 حاجیان را مقام استادان

جمع را از جمع عین  
 عقیب بالفخ و لغات  
 وان عکس که شد به سبب  
 نیز باقیمین لفظ عقیب  
 معنی اش بی بدان لوزن  
 عین مسووعان لفظ عیال

از عمل جمع در عرب اعمال  
 هم عملیات به فخرس اعمال  
 بای نسبت جمع از عمل  
 جمع علت عملی شده  
 است بالفخ او سطرش  
 عین مسووعان به لفظ عذار  
 معنی اش شکر شده رخسار  
 توان تو نژد و رضایان بقول  
 فله عین را سقوط از بود  
 نه مثالین غلط اگر دانی  
 بهنج عا که آفت غانی  
 توان تو با لفظ غلط غا را  
 در وزن بنساختن تو را

این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت

<p>                     جار حرف شد علی بعضی                      نیست بر اضافت اسی دانا                      خوان توانا که علیست بیست                      در غیث آمده دو بابا فون                      لیکن اندر نی سه یاست درین                      خوان مرکب علیحدده سنگ                      نزد بعض آمده بدین عنوان                 </p>	<p>                     معنی اش بر بغیر که طلب                      لیکن اندر کلام خواجه رنو                      هم به تشدید لام بسورست                      معنی اش عرفای غله مصون                      خوان اجنبیه نوشت علیست                      قطع ممنوع شد بقوس ستر                      که علیحدده بصحت خوان                 </p>
--	--

### صحت الفاظ عین مجمله

<p>                     از غرائب غرائب غریب                      دوم اندر لغات از کثرت                      یک با الفخ غالب آورده                      عقیقه با جیم ناری ست نظر                      عقیقه با جیم فارسی هم خوان                      نوان به ترکیب همچنان عجزات                      شده بالضم علی - بخوان از                      گریه معنی شکور و علی را گیر                 </p>	<p>                     جمع راجع کرده باز عجیب                      علیست را بدان بسته فقت                      پیروی سخن دران کرده                      عقیقه با رجه قافیه سنگ                      نزد بعض آمده چنین بیان                      جمع سمره کوه شده اثبات                      معنی اش طوق آهین سنگ                      داد محذوف از غلو به پذیر                 </p>
---	--

این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت  
 این کلمه در لغت است و در لغت

شدن ساجین به فتح غار خون  
 سر فلاحین بفرمان  
 فصل اول در شرح  
 قصه همچنین در کفر  
 شد فرستاد صبح هر اسب  
 در وقت بخت است لایق  
 حرف ثالث به فتح در شهر  
 بجای شهر به جلی به صحت  
 خامه فرید بگر به استمال  
 لیت معنی قوی ز سبیل  
 کار کسور و فتح کان  
 و کربال کسور و نیز  
 و آن فرو و فرو و کسور  
 خوان و فرغ را به فتح  
 یک با جزیع شد فرغ  
 معنی جزیع نا شکلی  
 شد مغرب بیاری ای سرور

معنی این کتب است صاف عیان  
 از کلام سخن کثیر  
 فقر آری به فتح قاف خوان  
 اولین صنفه فتح بعد سن و  
 در فرید مکن گوی هنگ  
 خوان تو مضموم هر زمان  
 معنیش دخت و پورای  
 خط قر به غلط شالش خون  
 گفت غالب که شد عیان  
 خامه رافری زانویش  
 جمع فکر ت بفکر دان  
 خوان تواند شد معنی  
 معنی اش شد شیب و زری  
 معنی اش خون و ترک  
 جزیع با فتح آرای  
 فخر کن اندرین ز دانی  
 لفظ کفار رس کسور

حافظ کسور شد  
 کسور با فتح آرای خوان  
 کسور کسور کسور  
 کسور کسور کسور

صحت الفاظ معانی  
 کسور کسور کسور  
 کسور کسور کسور

معنی کسور کسور  
 کسور کسور کسور  
 کسور کسور کسور

کسور کسور کسور  
 کسور کسور کسور  
 کسور کسور کسور

سیدنی کا لہجہ

معلمه غین شد زده بوضوح  
در لغت نیز آمد اسے ہدم  
ہم بوزن ہدایت ای پر فن  
ہر دور خوان کی کہ ہر از ست  
شد قراقرز زمین درین رہ  
جمع قاری شدت باز قرات  
اصل او قصنیہ نکو اثبات  
قصنیہ اصل او بہ فتح ضار  
ضمہ دادند قاف را دانی  
عین کسور بر فعالی دان  
داندان شخص کو بو و ماہر  
معجمہ غین و معلمہ وال ست  
نیز تاکید ترکی است بدان  
شد بہ تقدیر معنی اش اظہر  
خوان تو اندازہ مرتبہ خوشتر  
شد معنی مرتبہ خوشحال  
مگر از طرف گیر خوش مظرون



در غایت آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

شد معنی بود و ج ای اسل  
 مهله را بدان که موصوفت  
 جمع کافر شدست در صحت  
 اولش فقه کسه ثانی خوان  
 نیز بالفتح آمد است بهمه  
 باقی اندر لغت مگر قلت  
 که گویند لفظ هر کلمه  
 جوق و هم مستحق را گفتیم  
 نام سه قسم فعل و حرف و اسم  
 خوب فرمود بانگو کاسه  
 نام شان فعل و حرف و اسم بود  
 بخداوند بخورم سوگند  
 بار داحل بر الداء حرف  
 ترکی اندر غیث شد با ساس  
 هندی و فارسی به فتح میسم  
 گفت صائب کن درین ره گم  
 یار ثانی مشدده ا نظر

خوان بجاوه بتمه اقول  
 کار و بزوان برای موصوفت  
 کفره را بخوان بسته قسمت  
 کلمه را همین کسند بیان  
 هست بافتتین هم کلمه  
 یک با کسر لام در کثرت  
 کلمه خاص لفظ عام هم  
 مثل الفاظ را اگر کلمه  
 کلمه یک میشود سه قسم  
 هم وین باب حضرت جامی  
 کلمات عرب سه قسم بود  
 همچو بالند اسم ای فرزند  
 اسم فعل الداء اسم شگرف  
 آن کلمه را به ضمتین قیاس  
 شد با نفس بلا شد شرفیم  
 لفظ کو کب بفتح کاف هم  
 خوان به کیفیت اینچنین پرو

در غایت آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

در غایت آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب

در غایت آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب  
 از آنکه در این کتاب





گل خانہ  
گل مندی یا ہند نام گل مت  
کہ بابر ان رسیدت بہت  
گل خانہ  
کہ خانہ جمہورست ہندی عام  
حالیٰ پچنین نام و نشان

چون خبر یافتند اہل نشان  
 آمدہ اور اگلے صبح کھڑے  
 از زبان خود پیش بر آوردند  
 بفتح کاف محکم  
 فقط کشتے نوشته ای محکم  
 رشیدی نوشته در بیان  
 ان

مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه و موزه سینه

معجزه زابد و روطا ربع  
کلمه را کلمه هم بدیشان دان  
در رشیدی بزا گزارش دان  
معجزه ز اوزال در برهان  
که او اکرون آمدش — معنی  
از جیاگیری ایست بحال  
که شده معنی اش او اکرون  
معنی اش شد عیان را اکرون  
هست در شرح بوستان ایمل  
نزد نوذرالد این سخن البطال  
همدین معنی آمده به جمل  
معنی اس ترک و اون ست  
چیم کسور قافیه بسر شک  
لیک کسور شد به قول قوی  
حرف ثانی سکون و هم حرکت  
خوان تو سر و ادن تفک عیان  
امر شد از سبختن اسے دل

کتابت در عهد سلطنت ابراهیم  
بن محمد شاه قاجار  
در روزهای پنجشنبه و شنبه  
ماه ذی القعدة سنه ۱۲۸۵

تلفظ شود به قول همه سکون الف بالهمزة و ان لام که پیش حرف لام می آید به همزه روا  
 و اگر سکون الف در بین حرف و همزه خواند شود به همزه روا

گو سفند و بز و غنم هم شات  
 بعض بر پیش و بز کنند اطلاق  
 مترادف و گرچه مفز اثبات  
 بیگان گو سفند زابه نضاق

### صحت الفاط مع اللام

<p>لا ابالی بدان تو ای چاک                  لیکن اکثر معنی نه باک                  شد لحن در کلام بر شاعر                  معجزه عین در لغت ظاهر                  گو گشت قول رضی الله                  لعب بالفتح هم لعب بخراب                  منتخب هم صراح و شاف بزمین                  تن مرد و شده بزرگی لاسش                  لاسش و فارسی بدان به یک                  لاسش و فارسی به تحقیقات                  نیز امید بخش کسش آورد                  لاسش برداشت را جازه و                  لام و الف را که شد بهورت لا</p>	<p>معنی اش در لغت ندارم باک                  هست مستعمل نخستین اوراک                  او که بالفتح در لغت ظاهر                  لیک مفتوح هر کس باهر                  شد غلط در قوافی و ف وصف                  فتح و لرام و که بین عیان                  معنی اش باری آمده به قرین                  در غیاث اللغات گشته فاش                  غارت بهیچ و ضائع اندک                  مرده خاص جمله حیوانات                  شاید او لاسش را خفصا کرد                  مرده برداشتن و گر به بیان                  و حقیقت الف بدان بر جا</p>
---	--

۹۹  
 این جزو بی ستم است  
 پس با نواز اسماء حروف  
 نادرست است همزه و ان و ق و ف  
 همزه و ف خط منقطع پس  
 سبب لغو از حروف بیجا  
 همزه در اول حساب  
 اصلش همزه و ان تو ای المل  
 منقول بصوت الف است  
 بازده با درستی او پیوست  
 همزه نامند بیگانه از صف  
 شد به تازی کتب یا نشدند  
 شاد و صاف کرده می گاه  
 گاهی در کتب  
 گاهی در کتب  
 گاهی در کتب





و این ملازم همیشه با شماست  
و این تو را از راه می شناسد

شد پسندید و ستوده ظهور  
جای تشاکر ولی در استعالی  
ورفت خوان مسوؤلی کاو  
هست بافتن لفظ محکم  
شک زگرش که آن سیاه عیان  
خوان تو بینج که در رفت بوخوج  
معنیش کامل آمد و جید  
صفت مقدار شود و اتق  
خوان بشکوة رسم خطابی کاو  
معنیش دان فراخ طاق عیان  
میرزا اصل امیرزادانی  
مقطب خوان در اصل میرنگاه  
معنی گاه شد زمین باصول  
هست بافتن فارست میدان  
مخوف بافتن دان سپردن هم  
نیز اندر کلام پارسیان  
هست بافتن فقر حمت صحت

معجم ذوال معجم مفتوح  
معجم مفتوح در مصداق  
معنی است خوان می شود تحت

۹۲  
 عیادت و صلح شد تا نوس  
 آن توانا نوس سبکیان  
 و صلح شد امید بخیر  
 نیش یکدیگر امید جو  
 مات عرب تو ای مهر  
 یات

یکی از غیای او امید بی وقت و نشین بود  
مغنیان بر سراده ای اخوان  
فرخنده حال شد صبح با نغم  
خواران تو خود حال مغنیان  
باز غور به مغنیان  
نهی آسوده مغنیان

اسم منفعل شد و بر بیان داد

اصل اولی است که گشت بی  
 عربی مصدری است در بی  
 یکن از کز خوان تلماسی را  
 ای تلماسی بجای او معنی  
 پیر ترکی متلاشی غلط بدین خوان  
 عربی قاعده ازین غلط بدین خوان

معنی این دان عدم به علوم  
 متلاشی به معنی معلوم  
 همیشه دیگر ندای خوان  
 هم پریشان و هم خراب بدان  
 گریزای او را این معنی  
 متلاشی در دست در بی  
 از غیث لغات شد در وقت

۹۴

این عبارت بهین در این علوم  
 جای شکی نیست  
 که سخن است بسیار  
 اگر معنی او را  
 فایده و هر چه  
 فایده و هر چه  
 فایده و هر چه

آخرش اندست معجمه را  
 شد غلط همچو لفظ مرتضوی  
 حذف اندر خماسی ای اکمل  
 شد الف از بدل بود اوعیان  
 هم الف حذف در رباعی و این  
 بدل واو با الف کامل  
 هم ثانی گفت مصطفوی  
 نزد ثابت از چه پس بدو  
 فتحه در قول النوری پیدا  
 بعض جاش در نظم با تخفیف  
 جای او هر با یکی که خوان  
 پیشگی طغی نشانش و این  
 اگر شود می شود اصح ایجان  
 خوان بصحت به ترکی است بجای  
 عربی قاعده ازین غلط است  
 بطریق عرب ز فارسیان  
 بطریق عرب شد ای دانا

در مسازر بحث ممله را  
 مصطفی هم صحیح مصطفو  
 در تلماسی رباعی است بدل  
 وقت الحاق نای نسبت خون  
 شد الف نیز در خماسی خوان  
 هست اندر خماسی ایفا قل  
 یک مستعمل است مرتضوی  
 سوی حق بی ترکیب مصطفو  
 منطق اندر اخت کبیره طا  
 ماده اصل پرسی است حرف  
 مهربانی نصبت است عیان  
 گرچه بعد لفظا بند  
 برکن اندر کلام پارسیان  
 متلاشی غلط تلماسی را  
 چه تلماسی که لفظ ترکی است  
 بعض الفاظ فارسیست بخوان  
 خوان مترش که در غم پیدا

این عبارت بهین در این علوم  
 جای شکی نیست  
 که سخن است بسیار  
 اگر معنی او را  
 فایده و هر چه  
 فایده و هر چه  
 فایده و هر چه





خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است

حرف مفتوح در همه جا خوان  
 خواند و آمد و گشت به پسند  
 غائب اندر سخن نیاوردن  
 نیز غائب لبخنی استدلال  
 به که غائب به نبیدی از درج  
 خاستند بدور محضه و  
 می نشیند مردمان در و  
 نیز بهار و هم بزرگ بسند  
 در محافه درست و گشت به  
 آمده از مصاحبت میدان  
 در غیاب است و منتخب به بسند  
 در غیاب است این سخن روشن  
 آنچه سوی کسی کند صحت  
 مشرق و مغرب است معنی آن  
 خوان به تعلیب این طریق روا  
 قرآند سند گراز سر عین  
 که به بیت المقدس او پیدا

قبل از آن مضارع است عیان  
 خاص در فارسی چنین آیند  
 محاص و بنده فقیر نفس  
 خوان یعنی من در استعمال  
 بنده گر شد مقابل خواجه  
 کسره هم فتح میم و فتح جا  
 مثل مروج بود عیان نشی  
 لیک اکثر زنان سوار شوند  
 بهیم مضموم و هم مشدو فا  
 اسم ظرف مضاعف است عیان  
 فارسی خوان مخففتن خوانند  
 خفت بالفتح کرد جز مر  
 خوان تو معنی الیه در صحت  
 شیر قمر نیست اینه تودان  
 بنیه کرد اسم غالب را  
 همچنین آمده و گریه نین  
 دلعت است مسجی در اقصی

خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است

۹۶  
 همچنین باب این باب  
 همچنین باب این باب  
 همچنین باب این باب  
 همچنین باب این باب  
 همچنین باب این باب

خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است  
 خوان مقصور که پیش از این خوان مقصور خوانده است

کشف بوح علی و ضوح  
 خوان تو شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح

معنی اش در نظام آ ورون  
 هست بافتتین در کشت  
 مترادف به مصف است بنی  
 هم بنی شد بضم نون تو بن  
 هم بنی شد بکسر مین علن  
 بکسر ه باضم نون خوان که است  
 از شیب است شیب لفظی  
 در رشیدی نوست و هم برون  
 خوان بفتح تحت نشو و نما  
 نشر بافتح در مدار عیان  
 نشر باضم و غیاث پسند  
 لفظ بافتح معنیش سورخ  
 نظریات جمع از نظری  
 خوان در نایکا رای وانا  
 هست نوشیروان بخوان پیش  
 گفت نوشید و هم روان به کنید  
 گشت نوشیروان آزان بوقوف

بیاقت همین سخن کردن  
 لیک بافتح گشت در قوت  
 به کلام محققان پیدا  
 بار کسور فارسی بخوان  
 در غیاث ست و کشف ای قرین  
 معنی اش ناشناخته شد گشت  
 لیک باکسر آمدست خریف  
 خوان تو مفتوح شین اهل لسان  
 سر و معنیش بالمش ای دانا  
 شادی ختم آمد از قران  
 نیز طفلان که بدیهه بودند  
 اندرین کار شارحان کسناخ  
 بایستب مشد دهن جلی  
 شد عیان بگیان موحده با  
 که ز بعد ولادتش پدرش  
 روز جشن ست جام می با سید  
 لیکن آمد بصورت سو قوت

کشف بوح علی و ضوح  
 خوان تو شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح

یک در کشف هم معنی خوان  
 تون مفتوح و هم بکسر عیان  
 است بافتتین لفظ و شیب  
 خوان تو بخوبی معنی در گشت  
 داد کسور و لفظ و شیب  
 جای خرد معنی تا حرم  
 نادرست است معنی تا حرم  
 نادرست است معنی تا حرم  
 نادرست است معنی تا حرم

کشف بوح علی و ضوح  
 خوان تو شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح  
 کشتی و شیروان کشتی و ضوح



صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل  
 صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل

خوان تو با نصیحتین لفظ بحسن  
 معشیش هم پلید و هم ناپاک  
 جیم کسور ستر و ابرو  
 نیر ناپاکی آمد ای بیباک

صحت الفاطم مع الواو

خوان ولی لغسم صح پیدا  
 به تصرف مگر زایل عجم  
 چه معرفت به لام ازین ترکیب  
 وزیر ار ابدان توجیع وزیر  
 انتظام النجوم کو زنگنه  
 وزیر زایکه زمره حکما  
 و حی بالفتح خوان که نام خل  
 و ط بالفتح در هیات عیان  
 و سع بالفتح و نیز شد باضم  
 دان تو به شیر کار خاص شدن  
 رار کسور و هم به فتح و او  
 خوان تو با فتح و قر و نیز و قر  
 زنا راستی نیست کار می تیر

شد مضاف و مضاف الیه بجا  
 مستقیم و درست یا ا علم  
 خوان ولی را که شد مضاف عجیب  
 فعل کلا وزن او بصرف پذیر  
 اندرون شد همین سخن و خواه  
 صلحا یا که قاضی و علما  
 همه جاد و لغات شد پیدا  
 معنی است شده جماع کردن و  
 رار مفتوح همدرو ا علم  
 هم و سع و رفات خوان بعین  
 معنی است پارسا شده لی کاو  
 گفت سعدی به بند نامه مگر  
 کرد کام نیکو شود و قر

صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل  
 صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل

صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل  
 صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل

صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل  
 صحت الفاطم  
 رسیده بیدار تو با عسل

۱۰۰  
 سجد و صفات  
 مبارک و اسی  
 بافتح و پاکست  
 پنج منی اش پست  
 جوان جاری به عیب  
 روشن بافت آمده بی عیب  
 و سخن دگانه ندی عیب  
 گاه با عیب دگانه ای مثلاً  
 بافت آفریننده آواز  
 بافت آفریننده  
 معنی دان و بند  
 دال آسان به بند  
 بافت آفریننده





<p>در آنها از عمر بر خوردار بنام او باشد در جهان با کار ع اولاد و شادمان باشد ع اقبال در جهان باشد</p>	<p>خانه</p>	<p>در این کون شادمان در جادید</p>
<p>که بر تقطیع خاص و غل خوان غیر مکتوب را شمری گاد بچنین خوان لبه و سه پیدا که به تقطیع داخل اند اشیاء ضرب کی ضرب بود روشن</p>	<p>واو را سباع ضمه مثل دن هر به تازی کلم الف یاد او مثلاً ذک و گره ها حرف علت بجای سرگ لیک باشد فقیل خوان مثلاً</p>	<p>در این کون شادمان در جادید</p>
<p>قاعده شکی</p>		
<p>نویسند جای سه حرکات</p>	<p>هر سه علت حرف در کلمات</p>	<p>در این کون شادمان در جادید</p>
<p>در بیان ذکر اولاد مصنف</p>		
<p>هم هر ایک درین عیان سازم که بنام حسین گشت مضاف خود کلامش بعلم او بریان که درین و طلیق و هم کاس نیز محنت از اختیار برین این جگر بند نور چشم من اند بر مرادش رسائیدم</p>	<p>حال اولاد خود بیان سازم هست پورمین من الطاف صاحب علم و صاحب دیوان زبان در لیم بودنا و درین پوریم احشام حسین هم لطافت که چنین فرزند هر ایک پور را بنوازم</p>	<p>در این کون شادمان در جادید</p>
<p>در این کون شادمان در جادید</p>		

بعض جاقافیه ز تنوین است  
 حاتم من الی ورفی یوتب  
 مدین نسخه هر چه شد ز عقل  
 غیر ازین لفظا به بعض کلم  
 ازین نسخه ام کنند نظر  
 بر ابتدا و ضرب چنین  
 مطلع و ابتدا یکی دانسته  
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر  
 اجرم فایده ازین ممکن  
 در فن شعر هر یک شاعر  
 از غایات حضرت مولی

که بابل لسان به تزیین است  
 من چه آتشیده ام به صفا  
 از پی هر سخنور است لکیل  
 شک فتد گر بشاعر عالم  
 چه بعد و چه بر عرض نظر  
 هم بخشو آورند خست کمین  
 رکن اول ر مصرع گمانی  
 باشد از مصرع دوم بید  
 هر کسی را همیشه در هر سن  
 فایده این بر و شود با هر  
 یافت انجام تحفه الشعرا

بعض جاقافیه ز تنوین است  
 حاتم من الی ورفی یوتب  
 مدین نسخه هر چه شد ز عقل  
 غیر ازین لفظا به بعض کلم  
 ازین نسخه ام کنند نظر  
 بر ابتدا و ضرب چنین  
 مطلع و ابتدا یکی دانسته  
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر  
 اجرم فایده ازین ممکن  
 در فن شعر هر یک شاعر  
 از غایات حضرت مولی

فهرست لغات و فرهنگ غیره کتب

که مویله نسخه اند

بعض جاقافیه ز تنوین است  
 حاتم من الی ورفی یوتب  
 مدین نسخه هر چه شد ز عقل  
 غیر ازین لفظا به بعض کلم  
 ازین نسخه ام کنند نظر  
 بر ابتدا و ضرب چنین  
 مطلع و ابتدا یکی دانسته  
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر  
 اجرم فایده ازین ممکن  
 در فن شعر هر یک شاعر  
 از غایات حضرت مولی

بعض جاقافیه ز تنوین است  
 حاتم من الی ورفی یوتب  
 مدین نسخه هر چه شد ز عقل  
 غیر ازین لفظا به بعض کلم  
 ازین نسخه ام کنند نظر  
 بر ابتدا و ضرب چنین  
 مطلع و ابتدا یکی دانسته  
 ضرب دیگر عجز چه رکن اخیر  
 اجرم فایده ازین ممکن  
 در فن شعر هر یک شاعر  
 از غایات حضرت مولی





مهری تخلص به لایق  
 قطعه تاریخ از سر لایق  
 عقیل ساخته تصنیف تخلص  
 نظم عالی خود شاه اول گویم معنی  
 جویت سال تاریخ ختم آن لایق  
 کتاب تخته به علم عقیل یافت گفت

او سین مقصوری استاد باد ظل آله بر سر او این همه شایق لغات صحیح گفتیم این را بپاس خاطر شاد	غیر منت روح مانی و بنراد بود و لت شمار بر سر او طالب هر محاوره بصریح هر چه گفتیم مقام داد عیان
--	---

قطعه تاریخ از مولوی

نیز لیدین احمد مری

بهر تاریخ فکر شد چه عفتیل از سر او گفت این یافت واقف راز علم موسیقی متخلص بشاعرست کرم اوربان دان ناسخ و ممتاز وطنش خاص قصیده او نام	که شده ختم این کتاب مین تحفه شاعران عجیب به بین نیست شلش کسی نخی و جلی بان بارو و فارسی هر دم بسخن سخی ست فخر انداز که ملک او ده کی ست مقام
--	--

قطعه تاریخ تصنیف کافی مراد بادی

عقل عقیل از شاه اول  
 تخلص عاقدم و سر ای عقیل  
 تاریخ از شاه اول  
 شاه اول از شاه اول  
 شاه اول از شاه اول  
 شاه اول از شاه اول

صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل  
 صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل  
 صاحب تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل

قطعه تاریخ از سید الطاف حسین تخلص الطاف خلف عقیل

از پی تاریخ جو الطاف خود گوهر مصرع چه رسیده کبف مستحق کتاب عجب خوش سواد دافع اغلاط کلام کهن بهر شنش فکر چه کردم کرم حرف سراسر و تخلص بگیر ریخت همیدم علم خوش رستم	خو طه در بحر تفکر زده دفع اغلاط زهی آمده اگر در مضامین و لم شاد کاتب تقدیر بران کرد صاد با لاف غیب این بمن آوازده ناکه شود مصرع تاریخ او مخزن صحت ز عقیل جواد
---	---

قطعه تاریخ از کنش رانی مرشی که و عقیل

بباغ علم در آمد بهار بعد از علم ندر رسید ز لطف بسال تاریخین	که شد مرتبه این نسخه شجره رسید گل به گلستان علم کردیتا
--	---

ایضا از سید فرخنده علی شاکر عقیل

صحت اغلاط نبوده عقیل اند از چرخ ندر از فرخا	از ره تحقیق ویراه صواب معدن صحت بقواعد کتاب
--	--

لا تقبل بر نشا جواد  
 که نشاند تا پیش معاد و دان  
 قادیان ز نظر خندان تو  
 وطن پاک اوست شکر گران  
 سطر اغلاط دید ازو ر صحت  
 ۱۰۴  
 دلف لظنم رست او تقان  
 سرمدان شد دوات فیض سما  
 در غلطان او جو یافت مکان  
 تا بهر شو ند کرد سواد  
 فلش کار میل کرد عیان  
 کرد یقین لفظ با اعراب  
 پس به پیشیان است بل نشان  
 طبع زادن به وقت ان جهان  
 سکه مقبول شاعران  
 ام با نام کرده گوینان  
 تا پس سال او قن گوینان  
 گفت خطوط غرضی بوی  
 لکن صحت زمان سن آن  
 اوله  
 ان هیچ نسب جواد  
 علم و هنر داشت عقیل

کتابخانه عمومی  
UNIVERSITY

در مخطوط کادریین حسن  
آن میر جواد صاحب جودت طبع  
نام که در روز لفظ و معنی گنج است

وله  
مخطوط اسمال اورقم زد  
بی جو پ عجب تحفه کتاب طبع  
چشمه فیض بی به اوسی بی تاریخ  
آمد خواش تحفه الشعر

که دی تحفه عقیل است این  
لفظانی قبل دقال پاک آمد  
ایضا از ممتاز حسین ممتاز  
گفت آرز میر داد با لاف غیب

ایضا از سید طفیل حسین  
مخلص به عاقل  
باندیم آده فکر که پیش من جوهر  
نبوده است و نباشد نظیر او پیدا  
جهان مان زیم طبع خوش طبع زود  
که بکند از دو صد و شصت و شصت سال بجا  
جلیس جب که سوی ختم تحفه الشعر

ایضا از منور علی نامری  
که منور تو بی سال عیسوی  
ایضا از منور علی نامری  
که منور تو بی سال عیسوی

رفع اخلاط را ضامن و کفیل  
از زبان دانش گنج کلام  
پس غلط را منو و غار و زوایل

وله  
تصنیف نمود یک کتاب تحفه  
شکر رقص نسخه زیبا گنج است  
چون میر جواد و او سیاهان

وله  
دیکتا مخطوطی او سکو کو که نصف

وله  
دل مومن لبال لطفش گفت  
از غلط چون به تحفه الشعر  
گفت لظیف عقیل پاک آمد  
بد آلس اخنام تحفه

ایضا از سید اقبال حسین  
مخلص به عاقل  
ز شرق و غرب خوب مثال رفت صد  
که شاخت کتاب چنان عقیل لظیف  
صحیح گوی در مجاوره اوستا  
باز سید با لاف بگوین من عاقل

ایضا از سید اقبال حسین  
مخلص به عاقل  
ای خیال من با لاف بی بند آئی  
ایضا از منور علی نامری  
که منور تو بی سال عیسوی  
تحفه الشعر ابوی نادر عجیب

تست صحت بر لاف اوق  
ران سبب شد تصنیف به عقل  
کر تصنیف تحفه الشعر  
صحت لفظ یا نه تکمیل  
کامرکن ز علم صد گنج است  
این گنج ز خوان چو دید مخطوط  
شعر را به صحت لفظ  
تست بر لاف شعر گوین  
تست بر لاف شعر گوین

وله  
تست بر لاف اوق  
تست بر لاف اوق

وله  
تست بر لاف اوق  
تست بر لاف اوق  
تست بر لاف اوق  
تست بر لاف اوق

ایضا از سید اقبال حسین  
مخلص به عاقل  
تست بر لاف اوق  
تست بر لاف اوق





244E

891501/2

**DATE DUE**

This book is due on the date  
last stamped. A fine of 1 anna  
will be charged for each day the  
book is kept over time.

	94A	
--	-----	--

